

از چشمه ار زیارت جامعہ کبیرہ
(جرعہ پنجم)

«عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ»

سید محمد مہدی میرباقری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



گفتارهای موضوعی - شرح زیارت جامعه کبیره (۵)

عنوان: از چشمه سار زیارت جامعه کبیره (جرعه پنجم)

شرح فراز: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»

آیت الله سید محمد مهدی میرباقری

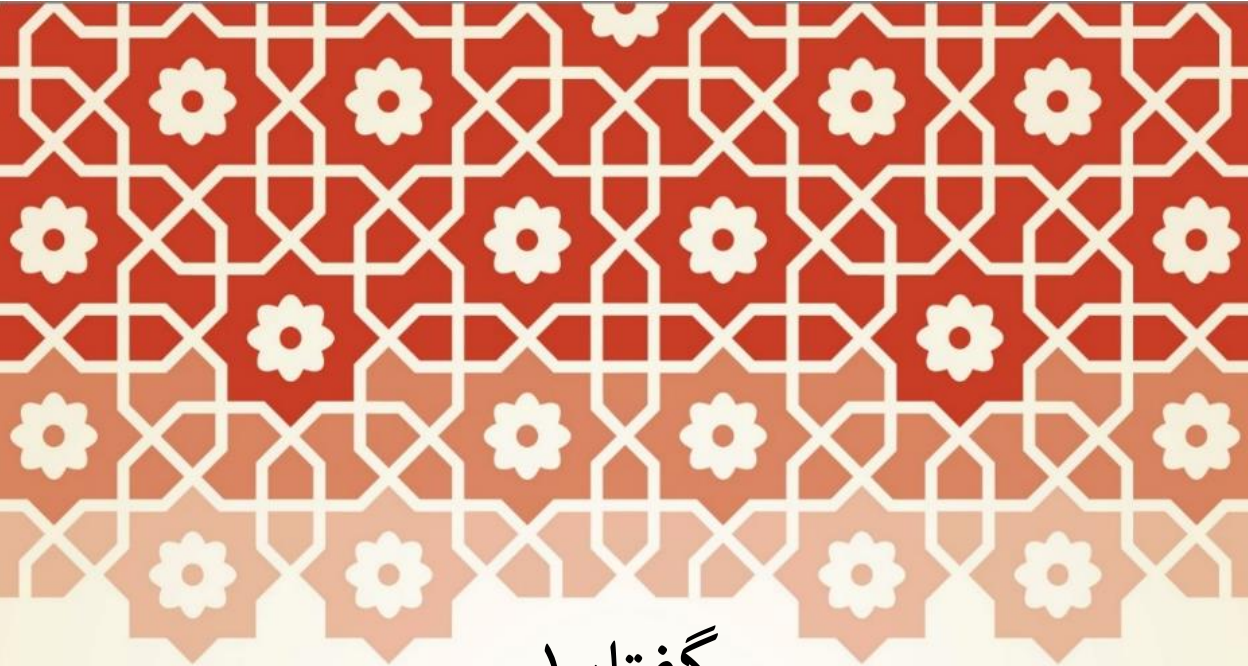
جلسات: سه گفتار

ویراست و تنظیم: کارگروه تدوین حکمت



فهرست مطالب

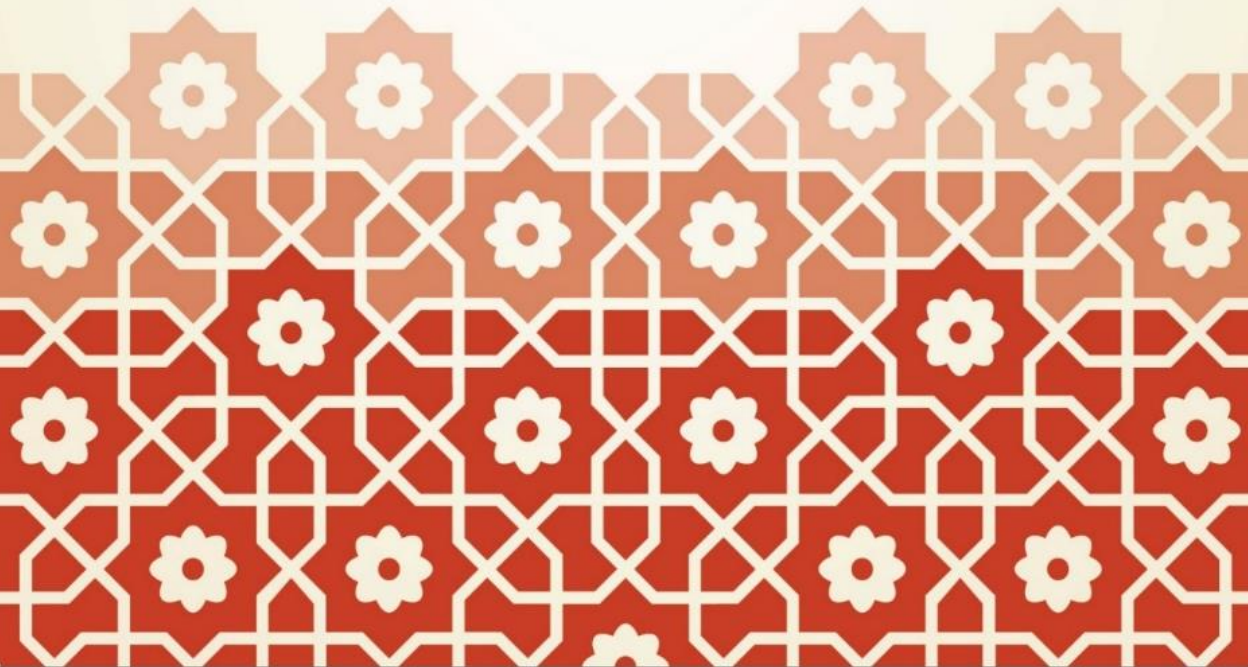
۷	گفتار ۱: ارکان عصمت امام «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»
۹	اعتراف به مقامات ائمه، شرط تسلیم و اطاعات از ایشان
۹	عصمت، مهمترین خصوصیت معصوم
۱۱	فهم قرآن و معارف به کمک کلمات معصومین علیهم السلام
۱۴	عصمت، رشته‌ای دو طرفه میان خدا و معصوم
۱۶	ارکان عصمت امام (در بیان علامه مجلسی)
۱۷	۱. یقین مطلق
۱۸	۲. سرشت پاک
۱۹	۳. روح القدس
۱۹	اعتصام بالله، یکی از ارکان عصمت امام
۲۲	تبیین اعتصام امام
۲۷	گفتار ۲: رابطه عصمت و اختیار؛ مقدمات اعتصام بالله «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»
۲۹	عدم منافات عصمت امام با جواب‌های به ظاهر متناقض امام به افراد
۳۱	عدم صدور ترک اولی از امام
۳۲	تبیین اختیار در عصمت امام با توجه به امتحان‌های عالم میثاق
۴۰	روح القدس، یکی دیگر از ارکان عصمت امام
۴۵	درک فقر و اضطرار، مقدمه‌ی اعتصام بالله
۵۱	گفتار ۳: راه رسیدن به اعتصام بالله «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»
۵۳	محبت و خوف، دو مقام از مقامات عصمت
۵۶	رسیدن به لقاء الله و مقام محبت از طریق معصوم
۶۲	درجات مختلف لقاء الله متناسب با درجات زیارت معصوم علیه السلام



گفتار ۱

ارکان عصمت امام

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»



«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُم مِّنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً»

اعتراف به مقامات ائمه، شرط تسلیم و اطاعات از ایشان

یک دلیل اینکه به ما توصیه کرده‌اند که معصومین علیهم‌السلام را با این معارف بلند زیارت کنید و به مقامات آنها اعتراف نمایید، این است که اگر بنا بر این است که ما باید تسلیم آنها باشیم و تمام امر و نهی آنها را اطاعت کنیم و از اوامرشان تخلف نکنیم و تنها راه رشد هم همین است، این امر به این اعتراف نیاز دارد. انسانی که به مقامات ائمه علیهم‌السلام اعتراف ندارد، نمی‌تواند ایشان را در آن تکالیف سنگین همراهی کند. تکالیف اولیه انسان، آسان است، اما در جایی که آن ابتلائات و تکالیف سنگین پیش می‌آید، به این معرفت‌ها نیاز است.

ما باید ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام را بشناسیم و به اندازه این معرفت می‌توانیم تبعیت و در نزد خدای متعال درجه پیدا کنیم. ائمه علیهم‌السلام به ما فرموده‌اند که زیارت جامعه کبیره را بخوانید ولی برای خود این زیارت را نمی‌خوانند؛ آنها بین خود و خدای متعال حالات دیگری دارند. ما برای تقرب باید این زیارت را بخوانیم و این مضامین بلند را بفهمیم تا بتوانیم از ایشان تبعیت کنیم.

عصمت، مهمترین خصوصیت معصوم

یکی از مهمترین خصوصیات که در معصوم وجود دارد که جامع همه خصوصیات و مبدأ همه فیوضات دیگر است، مقام عصمت است. لذا من تعبیر معصوم را از تمام تعابیری که

در باب ائمه علیهم السلام به کار می‌برند - مثل انسان کامل - بهتر می‌دانم. این تعبیر، جامع‌ترین تعبیر است؛ معصوم یعنی کسی که عصمت مطلقه دارد و مطلقاً از محیط بندگی خدای متعال، هیچ گونه تخریفی نمی‌کند. کمال هم در همین عصمت است و در هیچ امر دیگری نیست؛ «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْخَرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۱ آنها بندگان مورد احترام و کرامت خدای متعال هستند که در قول هم، هیچ گاه بر خدای متعال سبقت نمی‌گیرند و طبق امر او عمل می‌کنند.

اگر ما بخواهیم از ائمه علیهم السلام تبعیت محض داشته باشیم، لازم است این حقیقت را درک کنیم که آنها معصوم مطلق هستند و اساساً نسبت به غیر معصوم مطلق، تبعیت محض بی‌معناست. تبعیت محض باید از خدای متعال باشد و تبعیت از دیگران به اندازه حرکت در این راه است. لذا یکی از مهمترین خصوصیات که معصومین علیهم السلام دارند، عصمت آنهاست. این اصل، جزء معتقدات شیعه است؛ یعنی علمای بزرگ شیعه از قدیم معتقد بوده‌اند که انبیاء علیهم السلام، معصوم هستند؛ هم عصمت از گناه دارند و هم از خطا در امر تبلیغ دین. یعنی شما هیچ عالم شیعی معروفی در تاریخ نمی‌شناسید که معتقد باشد انبیاء علیهم السلام حتی در یک مورد در امر نبوت اشتباه کرده باشند یا مرتکب گناهی شده باشند.

بحث دیگری در اینجا وجود دارد و آن اینکه آیا ممکن است انبیاء علیهم السلام در زندگی عادی و روزمره خود اشتباه کنند؛ مثلاً در نماز دچار سهو شوند و یا اگر بخواهند از یک مسیر بروند، اشتباهاً از مسیر دیگری بروند و راه را گم کنند؟ این بحث، محل اختلاف است. در این مورد هم مشهور علمای شیعه قائلند که انبیاء علیهم السلام در امور عادی هم خطا ندارند. این نظر در مورد چهارده معصوم علیهم السلام، تقریباً اجماعی است که معصومین علیهم السلام هم از گناه، اعم از صغیره و کبیره، معصومند و هم از خطا و اشتباه در امر دین و فهم و ابلاغ آن، و هم از خطا در امور عادی و روزمره؛ نه فقط در امر سرپرستی جامعه و هدایت مردم دچار خطا نمی‌شوند، بلکه در امور عادی روزمره‌شان هم اشتباه نمی‌کنند. آنها در مقامی هستند که اصلاً از آن مقام، اشتباه سر

نمی‌زند. حال باید راجع به این مسأله بحث کنیم که چرا این عصمت در معصوم پیدا شده است.

فهم قرآن و معارف به کمک کلمات معصومین علیهم‌السلام

انسان باید مثل این که به تدریج قطعه‌های یک پازل را پیدا می‌کند و کنار هم قرار می‌دهد، سعی کند معارف را هم این طور بفهمد. البته این تشبیه، تشبیه دقیقی نیست، چون گاهی دریای معارف ائمه علیهم‌السلام آن قدر وسیع است که هرچه قطعاتش را پیدا می‌کنید، کامل نمی‌شود و فقط شمایی از آن را به انسان نشان می‌دهد. این طور نیست که معارف معصومین علیهم‌السلام، مثل معارف دیگران باشد؛ قطعات معارف دیگران بسیار واضح است و به سرعت کنار هم قرار می‌گیرد و کامل می‌شود.

بعضی می‌گویند قرآن را باید با کلمات مثلاً حکما و یا عرفا معنا کرد. در این سخن دو اشکال پیدا می‌شود؛ اشکال اول این است که فهم آنها خیلی محدودتر از فهم معصوم است. اگر فهم حکما و عرفا را چارچوب قرار دادید، همیشه در حجاب فهم آنها می‌مانید. اشکال دوم اینکه نظمی که آنها به فهم قرآن می‌دهند و پازلی که آنها می‌چینند، اینگونه است که فرض کنید یک پازل هزار قطعه‌ای را در ده قطعه خلاصه می‌کنند. در این حالت ۹۹۰ قطعه این پازل را باید کنار گذاشت! مانند کسی که یک دستگاه پیچیده را باز کرده و بعد، بیست قطعه آن را کنار گذاشته و بسته است و می‌گوید این قطعات، اضافی است. خیلی اوقات ما چارچوب دیگران را مبنای فهم کلام معصوم قرار می‌دهیم و به همین جهت، قطعات زیادی اضافه می‌آوریم و نمی‌دانیم با آنها چه کنیم.

کلام معصوم، فوق فهم دیگران است و نمی‌شود آن را در چارچوب کلام دیگران فهمید. البته اگر بزرگانی با تلاش خود، اطراف کلام معصوم را معنا کرده باشند - مثل فقها در فقه - انسان از کلام آنها استفاده می‌کند. ولی اینکه انسان چارچوب فهم کلام معصوم را مثلاً کلام عرفا که انسان‌های بزرگی هم هستند، قرار دهد، درست نیست. امام (رض) که فرد جامع الاطراف بود، می‌فرمود تا به حال، هیچ تفسیری بر قرآن نوشته نشده است. این مطلب، علامت کوچکی مفسرین نیست، بلکه علامت بزرگی قرآن است. واقعاً هم همین طور است. ما زمانی

با جمعی از دوستان، بر روی تفسیر قرآن کار می‌کردیم و به اندازه فهم محدود خود، سؤال‌هایی را که می‌توان راجع به یک آیه مطرح کرد که با پاسخ به آنها، شاید آیه فهمیده شود، طرح می‌کردیم. مثلاً پنجاه سؤال طرح می‌شد و بعد از بررسی کلمات مفسرین، جواب دو یا چهار سؤال پیدا می‌شد و بقیه بی‌جواب می‌ماند. این امر به جهت این نیست که مفسرین انسان‌های کم‌قدر و منزلتی هستند. عظمت مفسرینی چون علامه طباطبایی (رض)، بسیار بالاست، ولی قدر قرآن خیلی بالاتر از این حرف‌هاست.

قرآن، رزق نبی اکرم ﷺ است. یکی از اساتید می‌گفت تصور نکنید که تمام قرآن، دوی شماس است. قرآن، داروخانه است، «وَيَسْتَشِيرُونَ بِهٖ دَوَاءَ دَائِهِمْ»^۱، ولی انسان، ظرفیت این را ندارد که از تمام داروهای این داروخانه استفاده کند. گاهی یک داروی آن برای انسان کافی است و نمی‌تواند از همه آن بهره‌برد. همه قرآن برای همه انسان‌هاست. قرآن «مَادِبَةُ اللَّهِ»^۲ است؛ سفره‌ای است که خدای متعال پهن کرده و همه انبیاء ﷺ بر سر این سفره نشسته‌اند. محال است همه این سفره، گنجایش یک نفر باشد. گاهی اگر گوشه‌ای از یک آیه قرآن برای ما واضح شود، بار تمام زندگی ما بسته می‌شود.

نمونه‌های زیادی در تأیید این مطلب وجود دارد. یک نمونه در مورد یکی از شاگردان بزرگ شیخ انصاری است. مرحوم شیخ مرتضی انصاری دو درس داشتند؛ یک درس عمومی و یک درس خصوصی. فهم درسی که برای حلقه خصوصی می‌گفتند، خیلی سنگین بود. این بزرگوار، مرجعیت و همه شئون را رها کرده و به نجف آمده بود تا در محضر شیخ، شاگردی کند اما بحث‌های سنگین شیخ را نمی‌فهمید. در حرم حضرت امیر ﷺ به ایشان متوسل شده بود. بعد از التئاء فراوان، حضرت در خواب، یک «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در گوشش گفته بودند. بعد از آن، به درس شیخ رفت و متوجه شد مطالب شیخ را دقیق می‌فهمد، به طوری که

۱. فرازی از خطبه متقین؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۲.

۲. قَالَ الْإِمَامُ الْعَسْكَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادِبَةُ اللَّهِ تَعَالَى فَتَعَلَّمُوا مِنْ مَادِبَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّهُ النُّورُ الْمُبِينُ، وَالشَّقَاءُ النَّافِعُ فَتَعَلَّمُوهُ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَرِّقُكُمْ بِتَعَلُّمِهِ»؛ التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ص ۶۰، ح ۳۱.

اشکال هم مطرح می‌کرد و در طرح اشکال خیلی شلوغ کرده بود. نقل این است که بعد از درس، مرحوم شیخ در گوشش گفتند آن کسی که «بِسْمِ اللَّهِ» را در گوش تو گفته، تا «وَلَا الضَّالِّينَ» اش را در گوش من گفته است؛ خیلی شلوغ نکن. از این نمونه، زیاد است. معصوم این طور است که اگر یک جمله به کسی عنایت کند، بار زندگی او بسته می‌شود.

قرآن، رزق انبیاء و اولیاء علیهم‌السلام است؛ این طور نیست که همه آن را بفهمیم یا بگوییم کلید فهم قرآن، فهم فلائی است. کلید فهم قرآن، کلام امام صادق و امام باقر علیهم‌السلام است؛ دیگران هم به اندازه‌ای که شاگردی ایشان را کرده باشند، محترم هستند. اینکه بعضی گفته‌اند قرآن فهمیده نمی‌شود مگر با کلام حکما، سخن بسیار عجیبی است! معلم قرآن، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و فهم آن را به هر کس بخواهد، می‌دهد؛ «نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ»^۱. اگر کسی عبد شود، نور قرآن را در دلش قرار می‌دهند؛ «وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۲.

بنابراین یکی از مهمترین مقامات معصومین علیهم‌السلام که فهم آن، هم سخت است، هم بسیار مفید است و هم به انسان کمک می‌کند که از معصوم، بخصوص در تکالیف سخت، تبعیت کند، همین مقام عصمت است. این عنوان، از همه عناوین دیگری که برای معصومین علیهم‌السلام گفته شده، گویاتر، جالب‌تر و جامع‌تر است. ائمه علیهم‌السلام از گناه و خطا معصوم هستند و تمام افعالشان عین حق است.

این مطلب باید مقداری توضیح داده شود. ابتدا کلمات بعضی بزرگان را ترجمه و بعد هم چند روایت تقدیم می‌کنم.

۱. فرازی از حدیث عنوان بصری: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمَكَ»؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۱۷.

۲. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

عصمت، رشته‌ای دو طرفه میان خدا و معصوم

در بحث عصمت، چند نکته مسلم است؛ یکی این که قطعاً عصمت، یک امر جبری که از معصوم اختیار را سلب کند، نیست؛ وگرنه آن عصمت ارزشی ندارد. نکته دوم این است که بی‌تردید عصمت از عطایای الهی است. اگر خدای متعال به کسی عصمت ندهد، آن فرد نمی‌تواند معصوم باشد. هیچ ترک گناهی بدون عنایت خدای متعال ممکن نیست؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾.^۱ همه حسنات از سوی اوست. بنابراین نباید فراموش شود که یک طرف عصمت، توفیق الهی و دستگیری خداست. خدای متعال پلیدی‌ها را از معصوم دور می‌کند؛ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۲ پدر مرحوم علامه مجلسی که ایشان هم از بزرگان علمای شیعه هستند، شرح مختصری بر زیارت جامعه کبیره دارند که در شرح من لا یحضره الفقیه ایشان چاپ شده است. در آنجا این تعبیر نورانی را که می‌فرماید: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»، این طور معنا می‌کنند که خدای متعال شما را از لغزش حفظ کرده است.

پس عصمت، دو طرف دارد. یک طرف قطعاً خدای متعال است. طرف دیگر هم حتماً به خود معصوم برمی‌گردد. این طور نیست که معصوم، در عصمت مجبور باشد و تردیدی در این مطلب نیست. آیات و روایات فراوانی داریم مبنی بر این که آنها مکلف هستند و تکالیف سنگینی هم روی دوش آنهاست. قبل از عالم دنیا، سنگین‌ترین میثاق‌ها را از آنها گرفته‌اند. پیامبر اکرم ﷺ فرمود اگر من بر همه انبیاء ﷺ سبقت گرفتم، به این دلیل است که در اقرار بالله و مقام الوهیت، سابق بر همه هستم و هیچ کس مانند من به این مقام، اقرار نکرد. آنجا که

۱. ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۷۹.

۲. ﴿وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ سوره احزاب، آیه ۳۳.

خدای متعال فرمود: ﴿وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱ اولین کسی که بلی گفت، من بودم.^۲ پس از طرفی نمی‌توان گفت این پیامبر، تکلیف نداشته و یک موجود مجبور بوده که خدای متعال او را آفریده است، و از طرف دیگر نمی‌توانیم عصمت را به خدا نسبت ندهیم و بگوییم پیغمبر ﷺ خودش معصوم است. این هم ممکن نیست؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾.

باید بین این سلب و ایجاب حرکت کنیم تا به معنایی که به آن حقیقت نزدیک باشد، برسیم و نباید در این امر عجله کنیم که مشکل این مفاهیم بزرگ را با دو کلمه و مفهوم حل نماییم. مثلاً این مسئله را در نظر بگیرید که خدای متعال چه نسبتی با ما دارد؟ خدا حتماً با ماست؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ». ولی فقط این نیست؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»؛^۳ خدای متعال با ماست؛ اما قرین ما نیست و غیر ماست، اما غیریتش به صورت مزایله نیست. خدای متعال در متن هستی است ولی عالم، ظرف او نیست؛ و خارج از عالم است، ولی از عالم غایب نیست. عالم در محضر اوست و او قیوم عالم است؛ «دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَ خَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ».^۴

۱. ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۲. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنْ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَأَى شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» فَكَانَتْ أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ ﴿بَلَى﴾ فَسَبَقَتْهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱.

۳. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصِي نِعْمَهُ الْعَادُونَ وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ... كَانُوا لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱، ص ۳۹.

۴. عَلَى بْنِ عَقْبَةَ بْنِ قَيْسٍ بْنِ سَمْعَانَ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: سَأَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بِمَا عَرَفْنِي نَفْسَهُ قِيلَ وَ كَيْفَ عَرَفَكَ نَفْسَهُ قَالَ لَا يُشَبِّهُهُ صُورَةٌ وَ لَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ

انسان مجموع این روایات را که ملاحظه می‌کند، آرام آرام به آن فهمی که معصوم می‌خواهد به انسان بدهد، نزدیک می‌شود؛ اما هیچ‌گاه ما فهم برابر با معصوم، پیدا نمی‌کنیم. ممکن نیست که ما خدای متعال را مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بشناسیم. ما باید سعی کنیم خدا را در شعاع نور آنها بشناسیم و در این راه آرام آرام پیش برویم و عجله نکنیم و برای این امر، باید قطعات کلام معصوم را پشت سر هم قرار دهیم.

باید بدانیم که این وادی همان وادی‌ای است که امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری فرمودند اگر می‌خواهی از علم من استفاده کنی، اول باید بنده باشی. دوم اینکه عامل باش تا این علم را به تو عطا کنند؛ «وَأَطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ». و سوم اینکه این علم را با التجاء و التماس و دعا به درگاه خدا، به انسان می‌دهند؛ «وَأَسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ». اگر انسان از حضرت حق، غافل هم باشد، علوم ظاهری را به او می‌دهند، چون این علوم ظاهری، از رحمت رحمانیه خداوند است؛ اما آن علم و معرفت، از رحمت‌های خاصی است که به بندگان، آن هم با عمل و عرض نیاز و حاجت می‌دهند.

ارکان عصمت امام (در بیان علامه مجلسی)

امام هیچ لغزشی ندارد؛ «عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ». اگر بنا بود امامی هم که خدای متعال در این عالم قرار داده، بلغزد، این عالم چه ارزشی داشت. عالمی که محورش بلغزد، ارزشی ندارد. اگر محور عالم که همه عالم بر اساس حرکت او تنظیم می‌شود، طغیان کند، همه کائنات به هم می‌خورد. این است که خدای متعال می‌داند بار رسالت را بر دوش چه کسی بگذارد؛ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».^۱ اگر بلندگویی که قرار است حرفی را به دیگران

←

وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ فَوْقَهُ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ مُبْتَدَأٌ؛ الکافی، ج ۱، ص ۸۵، ح ۲.

۱. «وَاِذَا جَاءَهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ تُؤْتِيَ مَثَلًا مَّا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ»؛ سوره انعام، آیه ۱۲۴.

برساند، خودش حرف را عوض کند که دیگر حرف به کسی نمی‌رسد. اگر این وجود مقدس، حرف خدا را عوض می‌کرد یا کمترین تغییری می‌داد، دیگر چه اعتمادی به او بود؟ خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۱ اگر یک کلمه، کم یا زیاد، از پیش خود به ما نسبت می‌داد، رگ گردنش را قطع می‌کردیم.

پیامبر خدا ﷺ امین الله است و خدای متعال او را حفظ می‌کند و معنای این عصمت این نیست که مجبور است. برای توضیح این مطلب، بعضی روایات را مرور می‌کنیم.

۱. یقین مطلق

مرحوم محمدتقی مجلسی در توضیح این فراز زیارت که می‌فرماید: «عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»، و اینکه چطور خدای متعال آنها را حفظ فرموده که از مسیر او ذره‌ای منحرف نمی‌شوند، می‌گویند: «بِقُرْبِهِمْ وَ يَقِينِهِمْ حَقَّ الْيَقِينِ»^۲ به واسطه اینکه آنها در مقام حقّ الیقین یعنی شهود مطلق هستند، عصمت دارند. یقین را به سه دسته تقسیم می‌کنند؛ علم الیقین، عین الیقین و حقّ الیقین. علم الیقین مثل این است که ما وقتی صبح از خواب بیدار می‌شویم و می‌بینیم اتاق روشن شده، می‌فهمیم که آفتاب طلوع کرده است. علم الیقین، یعنی امری که خیلی برای ما واضح است. عین الیقین که مرتبه بالاتر یقین است، مثل اینکه در خانه را باز می‌کنیم، بیرون می‌آییم و خورشید را می‌بینیم. یک مرتبه بالاتر هم داریم که حقّ الیقین است؛ مثل کسی که در چشمه خورشید و یا در وسط آتش قرار بگیرد، به طوری که شکش کاملاً برطرف می‌شود. بعضی از کسانی که در مقام توحید هستند، در

۱. سوره حاقه، آیات ۴۶-۴۴.

۲. قال العلامة محمدتقی المجلسی: «عصمکم الله من الزلل» أي الخطأ بقربهم و یقینهم حق الیقین و طهارتهم الأصلیة فإن أرواحهم مخلوقة من نور الله عز و جل و أجسادهم من طینه اعلی علیین كما نطقت به الأخبار المتواترة مع تأییدهم بروح القدس و ذلك كله يمنع من الخطأ؛ روضه المتقین، ج ۵، ص ۴۷۳.

مرتبه حقّ یقین قرار دارند، یعنی مقامی که در آن، شهود محض عبودیت خود و الوهیت او را دارند. ائمه علیهم السلام در چنین مقامی هستند.

۲. سرشت پاک

اصل ائمه علیهم السلام هم از پاکی برداشته شده است؛ «و طَهَّرْتَهُمُ الْأَصْلِيَّةَ». گاهی اصل فرد را از گل بد برداشته‌اند، که البته آن هم به گناه خود فرد برمی‌گردد. سرشت ما دائماً در حال تغییر است. تردیدی نیست که وقتی مرتکب گناه می‌شویم، سرشت بد برای ما رقم می‌خورد. ما همیشه در حال ساخته شدن هستیم و در این حال، یک طرف ما هستیم و طرف دیگر، خدای متعال و ملائکه و موکلین الهی هستند. پس به نظر مرحوم مجلسی، علت عصمت این است که اصل ائمه علیهم السلام پاک است و همچنین در مقام حق یقین، قرب، ضیافت و حضور هستند.

بعد، طهارت اصلی ائمه علیهم السلام را با سه نکته توضیح می‌دهند. یکی اینکه اولاً روح امام، بی‌واسطه از نور الهی خلق می‌شود؛ «فَإِنْ أَرَوَّاحَهُمْ مَخْلُوقَةٌ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». ما نفسی داریم که از ظلمت است و در کنار ما هم هست و دائماً ما را به سمت ظلمات دعوت می‌کند؛ اما روح امام از ظلمت نیست بلکه از نور محض خدای متعال، آن هم بدون حجاب است. روایات فراوانی وجود دارد که روح معصوم از نور الهی بدون حجاب بوده که هیچ ضلال و ظلمتی در آن نیست و نورانیت محض است. برخی از این روایات، در باب مَوْلِدُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله در کافی و دیگر مجامع روایی، نقل شده است.^۱

۱. عَنْ مُرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا يَعْنِي رُوحًا بَلَا بَدَنَ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ سَمَآوَاتِي وَ أَرْضِي وَ عَرْشِي وَ بَحْرِي فَلَمْ تَزَلْ تُهَلِّلُنِي وَ تُمَجِّدُنِي ثُمَّ جَمَعْتُ رُوحَيْكُمَا فَجَعَلْتُهُمَا وَاحِدَةً فَكَأَنْتُ تُمَجِّدُنِي وَ تُقَدِّسُنِي وَ تُهَلِّلُنِي ثُمَّ قَسَمْتُهَا ثَنَتَيْنِ وَ قَسَمْتُ الثَّنَتَيْنِ ثَنَتَيْنِ فَصَارَتْ أَرْبَعَةً مُحَمَّدٌ وَاحِدٌ وَ عَلِيٌّ وَاحِدٌ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَنَتَانِ ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ فَاطِمَةَ (س) مِنْ نُورٍ ابْتَدَأَهَا رُوحًا بَلَا بَدَنٍ ثُمَّ مَسَحَنَا بِيَمِينِهِ فَأَفْضَى نُورُهُ فِينَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۴۰،

علت دیگر عصمت اینکه جسم امام هم از طینت اعلیٰ علیین سرشته شده است؛ «وَأَجْسَادُهُمْ مِنْ طِينَةِ أَعْلَىٰ عَلِيٍّ». مقام علیین، مقامی است که در قرآن هم توصیف شده است.^۱ یک مقام فوق ملکوتی است. گل وجود ائمه علیهم‌السلام از بالاترین مقامات علیین برداشته شده است. روح ائمه علیهم‌السلام که از نور الهی است، سرشت جسمشان هم از اعلیٰ علیین است. بنابراین همه وجودشان طهارت محض است. یک طرف این طهارت اختیار معصوم است و طرف دیگر هم که آن، اصل است، رحمت، مشیت، حکمت و قدرت الهی است.

۳. روح القدس

یک جهت دیگر هم این است که معصومین علیهم‌السلام مؤید به روح القدس هستند؛ «مَعَ تَأْيِيدِهِمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

اعتصام بالله، یکی از ارکان عصمت امام

در اینجا چند روایت در باب عصمت، تقدیم می‌کنم. اکثر این روایات که در بحار است، از بصائر الدرجات و کتب دیگر نقل شده است. یک روایت که از معانی الأخبار مرحوم صدوق نقل شده، روایتی است که وجود مقدس موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانشان از امام سجاد علیه‌السلام نقل فرموده‌اند که می‌فرماید: «الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفَ بِهَا»؛^۲ امامی که از اهل بیت علیهم‌السلام باشد، حتماً معصوم است و عصمت،

۱. «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ سوره مطفین، آیات ۲۱-۱۸.

۲. عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام قَالَ: الْإِمَامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفَ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

یک امر ظاهری هم نیست که کسی با نگاه به خلقت امام بفهمد که او معصوم است. امام باید معصوم باشد و غیر معصوم نمی تواند امام باشد؛ ولی نکته این است که عصمت یک صفت ظاهری نیست که مردم بفهمند.

بعد حضرت فرمودند: «وَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنُصُوصًا»؛ چون امام باید معصوم باشد و عصمت، صفتی نیست که ما آن را تشخیص دهیم، لذا تعیین امام، جز به نص الهی نیست. پس یکی از ادله اینکه امام باید از طرف خدای متعال معین شود، این است که امام باید مقام عصمت داشته باشد و مقام عصمت، صفت ظاهری قابل تشخیص نیست. به حضرت عرض کردند اینکه امام باید معصوم باشد و لذا باید خدای متعال او را معین کند و تشخیص عصمت در توان ما نیست، پس معنای معصوم چیست؟؛ «فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ»؛ حضرت فرمودند: «هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ»؛ معصوم، کسی است که متصل به رشته و ریسمان الهی است. اینکه گفتیم یک طرف عصمت خود معصوم است، از کلمه «الْمُعْتَصِمُ» پیداست؛ اوست که به حبل الله اعتصام پیدا می کند و چنگ می زند. همه زوایای وجود معصوم، معتصم به رشته الهی است. اگر آن رشته نبود، معصوم، به عصمت نمی رسید.

بعد حضرت، حبل الله را هم توضیح می دهند و می فرمایند: «وَحَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ اینکه معصوم، معتصم به حبل الله است، یعنی معتصم به قرآن است. قرآن، رشته هدایت الهی است و این امام و قرآن هرگز از هم جدا نمی شوند. همه ساحت های وجودی معصوم، مملو از نور قرآن است. حقیقت هدایت الهی که در قرآن خلاصه می شود، در همه زوایای وجود معصوم جاری است؛ لذا تمام افعال معصوم، قرآنی است. به همین دلیل در بعضی روایات آمده که هر فعلی که ما انجام می دهیم و هر حرفی که می زنیم، دلیلش را از قرآن بپرسید تا به شما جواب دهیم.^۱

۱. عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: «إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ فِي بَعْضِ حَدِيثِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيْنَ هَذَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ

حضرت در ادامه روایت فرمودند: «وَالْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ»؛ امام به قرآن دعوت می‌کند. وجود امام، هدایت به سوی قرآن است؛ چون هیچ‌گاه از قرآن جداشدنی نیست. به هرچه هدایت کند، قرآن است. قرآن هم به سوی امام هدایت می‌کند. اگر کسی متمسک به قرآن بود، به امام می‌رسد و متمسک به امام هم، به قرآن می‌رسد. بعد فرمودند: «وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾»؛ اینکه خدای متعال می‌فرماید قرآن به آن طریقی که اقوم است، هدایت می‌کند، یعنی به سوی امام هدایت می‌کند؛^۲ «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ».^۳ امام، معتصم به قرآن است و تمام زوایای وجودی‌اش در مراتب خلقت، بخصوص در این عالم، سرشار از نور هدایت قرآن است و به همین دلیل، پاک و معصوم است.

روایت دیگری در این زمینه وجود دارد که از هشام سؤال کردند معنای اینکه امام، معصوم است، چیست؟ هشام خودش جواب نداد و این مطلب را از امام صادق (ع) سؤال کرد. حضرت فرمودند: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛^۴ کسی است که به مقام امتناع رسیده، اصلاً هیچ یک از حرمت الهی از او سر نمی‌زند. امتناع، باب افتعال است؛ یعنی

←

بَصَدَقَهُ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» وَ قَالَ ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً﴾ وَ قَالَ ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۰، ح ۵.

۱. «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً»؛ سوره اسراء، آیه ۹.

۲. عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ قَالَ: «يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره

۴. حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشْقَرُ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُوماً فَقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

خدای متعال او را منع کرده و او هم پذیرفته است. در دعا می‌خوانیم: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»^۱؛ خدایا نهایت انقطاع و بریدگی به سوی خودت را به من عنایت فرما. انقطاع یعنی اینکه خدا ما را از بقیه قطع، و به خودش وصل کند. گاهی وقتی خدا می‌خواهد ما را از سایرین قطع کند، با اختیاری که خودش به ما عطا فرموده، نمی‌پذیریم و می‌گوییم ما بت‌ها و دنیايمان را می‌خواهیم و منقطع نمی‌شویم. انقطاع یعنی قبول؛ خدا قطع کند و تو هم بپذیری. اگر منقطع شدیم، آن وقت سیرِ اِلی الله خواهیم داشت. معصوم کسی است که خدای متعال او را منع می‌کند و او هم قبول می‌کند و این امتناع هم به مقام الوهیت است و هیچ واسطه‌ای ندارد؛ «الْمُتَّعِ بِاللَّهِ». امام به خود خدای متعال معتصم است و هیچ یک از حرمت الهی را نقض نمی‌کند و مطلقاً حریم کبریای الهی را نمی‌شکند.

بعد، حضرت فرمودند: «وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»^۲؛ حضرت امتناع بالله را به اعتصام بالله معنا می‌کنند و این، همان مطلبی است که امام سجاده علیه السلام در روایت قبلی فرمودند: «الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ». ولی در این روایت، امام صادق علیه السلام کمی دقیق‌تر توضیح می‌دهند. اگر کسی معتصم بالله شود و به ریسمان خدا چنگ بزند، به صراط مستقیم که صراط خدای متعال است، رسیده است و دیگر هیچ انحرافی ندارد.

تبیین اعتصام امام

مقداری اعتصام را توضیح دهیم. یکی از اساتید برای مقام اعتصام این مثال را می‌زد که حمام‌های قدیم یک خزینه داشت که حوض کوچکی بود که برای شست و شو از آن آب برمی‌داشتند. برای اینکه این آب، متنجس نشود، این خزینه کوچک را به خزینه بزرگ

۱. فرازی از مناجات شعبانیه: «...إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ...»؛ إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۹.

۲. «وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فَيْكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

وصل می کردند. به این خزینۀ کوچک که به آن خزینۀ بزرگ متصل شده بود، ماء معتصم می گفتند؛ یعنی آبی که به آب کر وصل می شود و خاصیت کر پیدا می کند و همان طور که آب کر در اثر ملاقات با متنجس، نجس و منفعل نمی شود، این آب معتصم هم در اثر ملاقات با متنجس، نجس نمی شود. آب چاه هم همین طور است. گاهی حجم آبی که در چاه های قدیم بوده، به اندازه کر نبوده است؛ ولی روایت دارد که این آب معتصم است، چون به منبع متصل است. این معنای ظاهری اعتصام است. اعتصام یعنی انسان به گونه ای به منبع الهی متصل شود، که صفات و خصوصیات او، در انسان جاری شود.

در زیارت غدیریۀ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می خوانیم: «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ».^۱ این عبارت، این بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را توضیح می دهد که می فرمایند: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً»؛ اگر همه مردم، اطراف من جمع شوند، بر عزت من اضافه نمی شود و اگر از دور من متفرق شوند، دچار وحشت نمی شوم. با آمدن مردم احساس قدرت نمی کنم و با رفتنشان هم احساس تنهایی و وحشت نمی کنم. بعد می فرمایند: «وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا»؛ اگر همه مردم، مرا با دشمن تنها بگذارند، به خواری و زاری نمی افتم و عزتم محفوظ است. اگر همه دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم طرف معاویه می رفتند، ایشان ذلیل نمی شد، چون به خدا چنگ زده و معتصم شده است؛ «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ».

۱. عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ (علیه السلام) وَ ذَكَرَ أَنَّهُ (علیه السلام) زَارَ بِهَا فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ فِي السَّنَةِ الَّتِي أَشْخَصَهُ الْمُعْتَصِمُ: «...وَأَنْتَ الْقَائِلُ: لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحْشَةً، وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا، اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ، وَ آثَرْتُ الْآخِرَةَ عَلَى الْأُولَى فَزَهَدْتُ، وَ أَيْدَكَ اللَّهُ وَ هَدَاكَ، وَ أَخْلَصَكَ وَ اجْتَبَاكَ. فَمَا تَنَاقَضَتْ أَفْعَالُكَ، وَ لَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ، وَ لَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ، وَ لَا ادَّعَيْتَ وَ لَا افْتَرَيْتَ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وَ لَا شَرِهْتَ إِلَى الْحَطَامِ، وَ لَا دَسَّكَ الْأَثَامُ، وَ لَمْ تَزَلْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّكَ وَ يَقِينٍ مِنْ أَمْرِكَ، تَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...»؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۲۶۳.

کسی که به خدا معتصم شد، و اتصال و اتکاء به او پیدا کرد، عزت الهی در او ایجاد می‌شود؛ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باب مرتبه نازله مؤمن، می‌فرماید: «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحَرُّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^۲ مؤمن مثل کوه استواری است که طوفان‌های شدید، او را نمی‌لرزاند. طوفان‌های شدید گاهی درخت‌های صد ساله را هم از ریشه درمی‌آورند، ولی هیچ‌گاه رخ نداده که طوفانی یک کوه را از جا بربکند. بزرگی می‌گفت وقتی طوفان می‌آید، فقط گرد و غبار کوه‌ها را می‌گیرد و آنها را شفاف‌تر می‌کند. مؤمن هم همین طور است. این طور نیست که یک نسیم، تحریک، وسوسه، تعریف و یا جلوه شیطان، مؤمن را با خود ببرد. نه فقط با وسوسه‌ها نمی‌رود، بلکه وقتی شیطان همه قوای خود را هم برای اغوای او متراکم می‌کند، فقط گرد و غبار او را می‌گیرد و هیچ کار دیگری نمی‌تواند انجام دهد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا﴾^۳ متقین یعنی «شِيعَةُ عَلِيٍّ»^۴ شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون به حضرت متصل هستند، وقتی گردباد و طوفان شیطان دورشان می‌چرخد، که آنها را فرو ببرد، به جای اینکه غافل‌تر شوند، متذکر می‌شوند. مثل کوه که وقتی طوفان به آن می‌خورد، گرد و غبارش را می‌گیرد و شفافش می‌کند، هر چه حجمه‌های شیطان شدیدتر می‌شود، مؤمن هم به بصیرت بیشتری می‌رسد؛ ﴿فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾. این همان اعتصام بالله است.

۱. ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره منافقون، آیه ۸.

۲. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۳۷.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

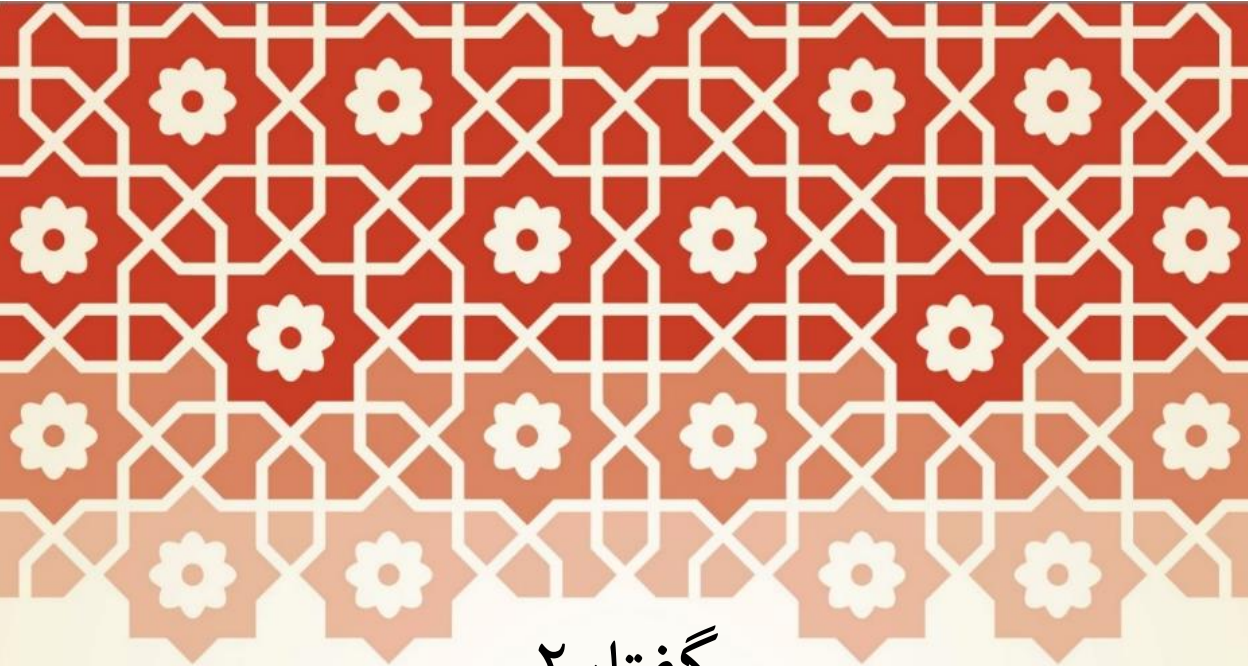
۴. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ قَالَ: «هُوَ الْعَبْدُ يَهُمُّ بِالذَّنْبِ ثُمَّ يَتَذَكَّرُ فَيُمْسِكُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۳۴، ح ۷.

کسی که به خدا متصل و معتصم نیست، ممکن است با یک حرف جابجا شود؛ با یک تکذیب، از جا کنده شود و با یک تعریف، از ریشه دربیاید و دنبال دیگران حرکت کند. اما اگر همه عالم، مؤمن را تکذیب یا تأیید کنند، تکان نمی‌خورد و در جای خود با خدای متعال است؛ چون به خدا اعتصام دارد و با این اعتصام، به عزت و نفوذ ناپذیری می‌رسد و غیر خدا در او نفوذ نمی‌کند. یک معنای عزت و نفوذ ناپذیری، همان صمدیت است. صمدیت، یک معنای بسیار جامعی است، به طوری که امام باقر (ع) فرمودند اگر من اهلس را می‌یافتم، همه توحید و اسلام و دین و شرایع را از کلمه صمد برای او می‌گفتم؛ «لَنَشْرُتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ».^۱ همه اینها درون این کلمه هست. مقام صمدیت خدای متعال، مقام بسیار عجیبی است. در روایات هم از جلالت این مقام بسیار گفته شده است. خدای متعال صمدی^۲ الذات است؛ یعنی هیچ کس در ذات او نفوذ ندارد. اما همه وجود ما تحت نفوذ محض است؛ گرسنه می‌شویم، تشنه می‌شویم، خسته می‌شویم، غصه‌دار می‌شویم و خوشحال می‌شویم. به دنیا که می‌آییم، طفل هستیم، به تدریج بزرگ می‌شویم، دندان درمی‌آوریم، جوان می‌شویم، پیر می‌شویم و از دنیا می‌رویم. پس ما صمد نیستیم، اما اگر به آن صمد متصل شدیم و او در ما نفوذ کرد، عزت او هم می‌آید و عزت پیدا می‌کنیم. لذا دیگران نمی‌توانند در ما هیچ تصرفی داشته باشند. همان طور که کوه ریشه دارد و با هیچ تکانی از جا کنده نمی‌شود، شیطان هم هر چه وسوسه کند، نمی‌تواند ما را تکان دهد؛ چون با اتصال به آن سرچشمه، محکم و ریشه‌دار شده‌ایم. وقتی انسان تحت فرمان خدای متعال قرار گرفت و تبعیت و تولی پیدا کرد و ولایت الهی در او جاری شد، عزت الهی هم در او جاری می‌شود،

۱. وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ (ع) يَقُولُ: قَدِمَ وَفَدٌ مِنْ أَهْلِ فَلَسْطِينِ عَلَى الْبَاقِرِ (ع) فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ: «لَوْ وَجَدْتُ لِعَلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَمَلَةً لَنَشْرُتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَ كَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَ لَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) حَمَلَةً لِعَلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءُ وَ يَقُولُ عَلَى الْمُنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاهُ أَلَا لَا أَجِدُ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلَا وَ إِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»؛ التوحید، ص ۹۲، ح ۶.

به طوری که اگر تمام دنیا هم در مقابل یا کنارش بایستند، برای او هیچ تفاوتی ندارد؛
 «اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُ».

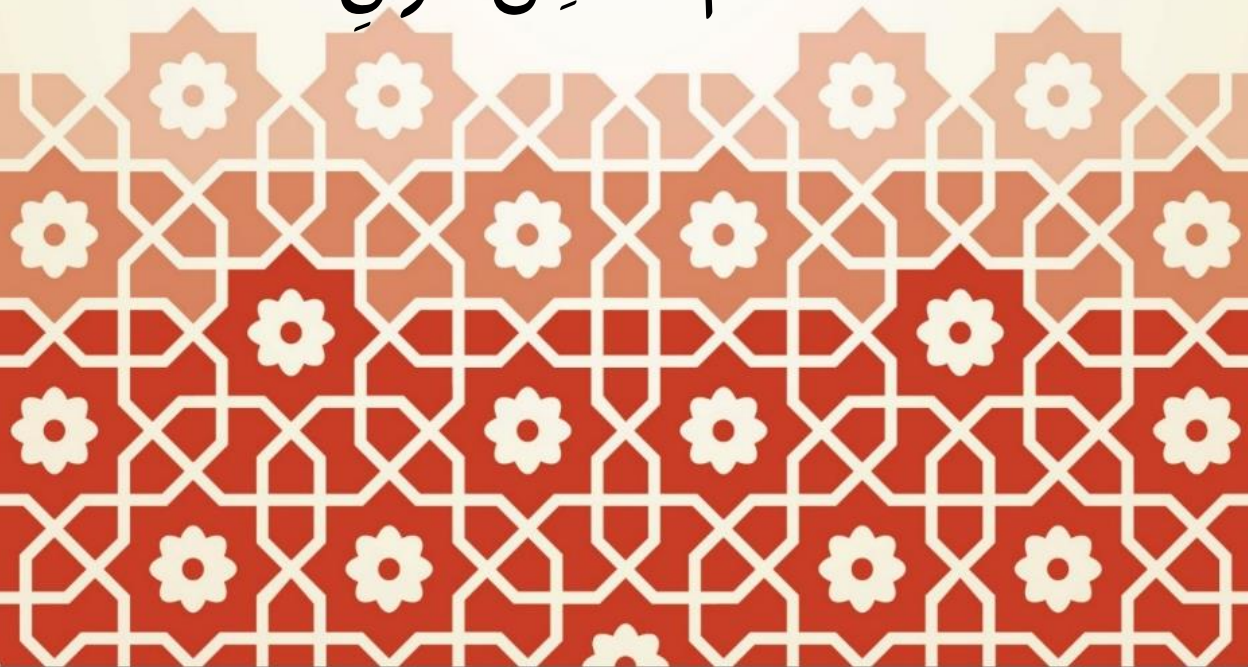
پس در این روایت نورانی، امام صادق علیه السلام فرمودند که امام، چون اعتصام بالله دارد، معصوم است و وقتی معتصم شد، از این که حریمی از حرمت الهی را بشکند، امتناع می کند. این یک معنا برای عصمت است که در این روایت بیان شده است و همان طور که گفته شد، از یک طرف اگر الله نباشد، عصمتی هم نخواهد بود، همان طور که اگر آب کر نباشد، آب قلیل نمی تواند به آن وصل شود. و از طرف دیگر، اگر قبول امتناع هم نباشد، باز عصمتی نیست. میزان اعتصام هم مهم است؛ کسی که در جمیع احوالش معتصم است، عصمت کلی پیدا می کند و همه افعالش، فعل خدایی می شود.



گفتار ۲

رابطه عصمت و اختیار؛ مقدماتِ
اعتصام بالله

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»



«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُمُ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيراً»

عرض شد که یکی از شئون و خصوصیاتِ که خدای متعال در این چهارده نور پاک قرار داده، عصمت است. معنای ظاهری عصمت، همین است که معصومین علیهم السلام هیچ گونه تخلفی از فرمان خدای متعال ندارند و به هیچ وجه حرامی از آنها صادر و واجبی از آنها ترک نمی‌شود، بلکه در آن مقام، هیچ مکروهی هم از آنها سر نمی‌زند. معصومین علیهم السلام فقط در امر رسالت و نبوت و امامتشان معصوم نیستند، بلکه در هدایت مردم و ابلاغ دین خدای متعال هم قطعاً معصوم هستند و هیچ اشتباهی از آنها سر نمی‌زند؛ یعنی محال است که رسول الله صلی الله علیه و آله در ابلاغ وحی و یا امام در مقام تبیین دین، خلاف آنچه خدا فرموده، مطلبی بگویند. به تعبیری ممکن نیست که مانعی موجب شود آنها علم به حقیقت وحی پیدا نکنند و یا آنچه از وحی می‌فهمند، به خاطر هوای نفس، در ابلاغ تغییر دهند. اگر هم گاهی جواب‌های مختلفی به اشخاص داده‌اند، از روی جهل یا هوای نفس نبوده است. این مطلب هم در روایات توضیح داده شده است.

عدم منافات عصمت امام با جواب‌های به ظاهر متناقض امام به افراد

بابی در کافی شریف وجود دارد که در آن، روایاتی هست که مضمونشان این است که خدای متعال، امر دین و شریعت را به معصومین علیهم السلام تفویض کرده است. یکی از این روایات این روایت است که موسی بن اُشیم می‌گوید از شام به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم. در محفل حضرت نشسته بودم که شخصی آمد و سؤالی از یک آیه مطرح کرد و حضرت

جوابی دادند. فرد دیگری آمد و همان آیه را ذکر کرد و حضرت، جواب دیگری دادند. من در درون خود مضطرب و نگران شدم؛ با خود گفتم ما عالمِ شام، ابوقتاده را رها کردیم و محضر ایشان رسیدیم. ابوقتاده یک واو هم اشتباه نمی‌کند ولی این آقا در یک مجلس، سؤال از یک آیه را دو جور جواب می‌دهد. طولی نکشید که نفر سوم آمد و از همان آیه سؤال کرد و حضرت جوابِ سومی به او دادند. مجلس که خلوت شد، حضرت رو به من کردند و فرمودند: موسی بن اُشیم! خدای متعال به سلیمان علیه السلام مُلک عنایت کرد و بعد هم فرمود: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾؛^۱ این ملکی که ما به تو بخشیدیم، عطاء ما و در اختیار توست. اگر خواستی از آن به دیگران ببخش و اگر نخواستی نگه دار. درباره این عطاء، حساب و کتاب هم از تو نمی‌خواهیم. بعد فرمودند: شما تصور می‌کنید خدای متعال آنچه به سلیمان علیه السلام عطا کرده، به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله نداده است؟! بعد فرمودند: خدای متعال بالاتر از آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عنایت کرده است و آن، مُلکِ ظاهری نیست بلکه مُلکِ باطنی است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛^۲ هر چه این پیغمبر به شما دستور داد و گفت، همان را اخذ کنید و هر آنچه را نهی کرد، ترک کنید. خدای متعال به او حق امر و نهی و فرمان داده و بعد هم به دیگران امر کرده که تبعیت کنند. این عطاء از ملک سلیمان، بسیار بالاتر است و همین عطاء به ما هم داده شده است.^۳

۱. سوره ص، آیه ۳۹.

۲. ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾؛ سوره حشر، آیه ۷.

۳. عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيمَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام... فَقَالَ لِي يَا ابْنَ أَشِيمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ فَقَالَ ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ وَفَوَّضَ إِلَيَّ نَبِيَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ فَمَا فَوَّضَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا؛

الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۲.

معنای این روایت این است که اگر ما ائمه، یک آیه را برای کسی به گونه‌ای معنا می‌کنیم و برای فرد دیگر به گونه‌ی دیگری، به این دلیل است که هدایت مردم به ما واگذار شده است و ما به اندازه‌ی ظرفیت‌ها، پرده‌ها را کنار می‌زنیم و حجاب آیات را برمی‌داریم. لزومی ندارد به همه، جواب یکسان بدهیم. ما مخاطب خود را می‌شناسیم و این امر هم، به ما واگذار شده است؛ لذا به هر کس به اندازه‌ای که صلاحیت و شایستگی دارد، می‌دهیم و بازخواست هم نمی‌شویم. پس ممکن است یک موقع در بیان حقایق، اختلافی دیده شود، ولی این اختلاف به معنای معصیت و تخلف از فرمان خدای متعال، یا غفلت و یا جهل نیست. ائمه علیهم‌السلام قطعاً از این امر، مصون هستند.

عدم صدور ترک اولی از امام

از این بالاتر، نه تنها در ابلاغ دین خدا اشتباه نمی‌کنند و مرتکب هیچ معصیتی هم نمی‌شوند و هیچ مکروهی را هم انجام نمی‌دهند، حتی آنچه گاهی از انبیاء علیهم‌السلام صادر می‌شد که از آن به ترک اولی تعبیر می‌کنند؛ یعنی فعلی که حرام و مکروه هم نبوده، ولی خدای متعال از آن نبی، طور دیگری متوقع بوده است، آن هم از ائمه علیهم‌السلام صادر نمی‌شود. مثلاً در باب جناب یونس علیه‌السلام آمده است که یک ترک اولی کرد؛ **﴿وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾**^۱ خدای متعال هم او را به شکم ماهی مبتلا کرد. یا در باب جناب آدم علیه‌السلام همین طور است. در باب جناب یعقوب علیه‌السلام روایت است که فرمودند همیشه سفره حضرت یعقوب علیه‌السلام باز بود و فقرا می‌آمدند و طعام می‌خوردند. یک شب که سفره جمع شده بود، مؤمن سائل روزه‌داری آمد. همه اهل خانه هم متوجه شدند ولی به او اعتناء نکردند. خود حضرت یعقوب علیه‌السلام هم ظاهراً متوجه نشد. در هر صورت به او اعتنا نشد. این فقیر هم به درگاه خدای متعال گلایه کرد که خدایا! من در خانه پیغمبر تو رفتم، آنجا هم مرا گرسنه رد کردند! و فردا را بدون سحری روزه گرفت. خدای متعال، جبرئیل علیه‌السلام را نزد یعقوب علیه‌السلام فرستاد و فرمود: یعقوب!

۱. **﴿وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾**؛ سوره انبیاء، آیه ۸۷.

چنین اتفاقی افتاده و تو می دانی من به اولیاء خود سخت می گیرم. اولیاء من باید حواسشان را جمع کنند. آمادۀ ابتلاء باش. در روایت دارد که خدای متعال مانع شیطان نشد و او هم حسد را بین برادرها انداخت و بعد، آن اتفاق افتاد و جناب یعقوب علیه السلام به فراغ یوسف علیه السلام مبتلا شد.^۱

این تنبهاات بخصوص برای کسانی که مراجعات زیادی دارند، لازم است. در مراجعات زیاد، این حالت، فراوان رخ می دهد که انسان در اولین مراجعه ای که به او می شود، با روی باز برخورد می کند، اما به تدریج خسته می شود و در مراجعات آخر، دیگر نشاط اول را ندارد که این حالت، خوب نیست.

قرآن می فرماید: ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى﴾^۲؛ برخورد با روی خوش و خوش زبانی با کسی که از انسان صدقه ای می خواهد، در جایی که برای انسان ممکن نیست و یا صلاح نیست که به آن سائل بدهد، بهتر از آن است که انسان، احسانی کند ولی به دنبال آن، سائل را به نوعی اذیت کند. در روایت، ﴿مَغْفِرَةٌ﴾ را این طور معنا فرمودند که یعنی اگر از تو صدقه خواستند که یا نداشتی و یا دادن صدقه به صلاح او نبود، ممکن است سائل، اصرار و یا بدخلقی و بد زبانی کند که در این موارد با زبان خوش با او برخورد کنی و او را ببخشی؛ ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ﴾. پس اگر می خواهیم کار خیر انجام دهیم، باید بدون ایذاء و منت باشد و اگر هم مصلحت نیست یا ممکن نبود، باید با اصرار و بدگویی سائل، با زبان خوش و چشم پوشی برخورد کرد.

تبیین اختیار در عصمت امام با توجه به امتحان های عالم میثاق

گفته شد که عصمت یک امر کاملاً اختیاری است. معصوم از طرفی بالاترین ظرف اختیار و از طرف دیگر بالاترین ظرف بندگی را دارد. معصومین علیهم السلام، فوق ظرف وجودی شان بندگی خدا را کرده اند. به عنوان مثال، حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده سال، شب ها تا صبح روی پا

۱. برای مطالعه این حدیث طولانی مراجعه کنید به: علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱.

۲. ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۶۳.

می‌ایستاد و نماز می‌خواند، به طوری که رنگ حضرت، زرد شده بود. اینجا بود که خدای متعال فرمود: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾^۱؛ یعنی نبی اکرم ﷺ با تمام ظرفیت، بلکه فوق ظرفیتش، بندگی خدا را انجام داده و مجبور هم نبوده است. اگر معصوم در عبادت و بندگی خدا مجبور باشد، هر قدر هم عظمت داشته باشد، در نهایت مثل فرشته‌ها می‌شود که مجبورند حول عرش الهی طواف کنند، که این طوف، کرامتی محسوب نمی‌شود. پس معصوم، مجبور نیست و لذا گاهی در مورد فعلی هم که از او سر نزده و نخواهد زد، مورد شدیدترین توبیخ‌ها واقع می‌شود؛ مثل این آیه که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾. ﴿لَوْ﴾ یعنی این فعل اصلاً واقع نشده و محال هم هست که واقع شود؛ ولی اگر این پیامبر حرفی را از پیش خود به ما نسبت می‌داد، رگ گردنش را قطع می‌کردیم. بنابراین معصومین ﷺ در بالاترین ظرف، اختیار دارند و در آن ظرف، امین الهی و معصوم هستند.

حالا این سؤال مطرح می‌شود که چطور امام، با این اختیار وسیعی که دارد، معصوم است؟ یک وجه این مسئله را عرض کردیم که معصوم، هم روح و هم جسمش از قدس و پاکی است. روح امام از نور الهی بدون حجاب است. جسم امام هم از طینت مخزونه مکنونه تحت العرش است. یک روایت آن را از کافی تقدیم می‌کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ»^۲؛ خدای متعال ما را از نور عظمت خود آفرید. وقتی می‌خواست به ما صورت بدهد و برای ما جسم خلق کند، از طینت مخزونه

۱. ﴿طه﴾ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛ سوره طه، آیات ۲-۱.

۲. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خُلُقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيْبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شَيْعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَآبَادَنَّهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْزُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيْبًا إِلَّا لِلنَّبِيِّاءِ وَلِلَّذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۲.

مکنونه تحت العرش برداشت و این روح را در این جسم قرار داد. هم روح، مطهر است و هم جسم. باز این مطلب به معنای این نیست که امام مجبور است.

این نکته را عرض کنم که خدای متعال، فطرت همه ما را توحیدی قرار داده است؛ ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱ امام صادق (ع) فرمود منظور از این آیه توحید است.^۲ هیچ انسانی نیست که فطرتش بر مبنای بت پرستی و شرک باشد؛ حتی فطرت مشرکین هم توحیدی است. فطرت یعنی خلقت ابتدایی. همه انسان ها در ابتدای خلقت موحد هستند. خلقت اولیه همه در این عالم، توحیدی است. این مطلب، معنای همان آیه است که می فرماید: ﴿أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾؛ کافر و مؤمن، آنجا که خدای متعال آنها را بر خودشان شاهد گرفته، اقرار کرده اند که بله، ما عبدیم و تو خدایی. در آن عالم وقتی به خود نگاه کردند، متوجه شدند که این موجود، چیزی جز بندگی و عبودیت نیست. این خصوصیت، بین همه انسان ها مشترک است. ولی در روایات آمده است بعد از اینکه همه با فطرت توحیدی آفریده شدند، در عالم میثاق از انبیاء (ع) میثاقی گرفته شد و از همان جا، انبیاء (ع) دیگران را به توحید دعوت کردند. یک عده قبول کردند و یک عده هم نپذیرفتند. در روایت نقل شده که آتشی برافروخته شد و به عده ای گفتند در این آتش وارد شوید. حال، این آتش، آتش محبت بود یا امر دیگر، در هر صورت، اصحاب یمین به درون آتش رفتند، ولی اصحاب شمال نرفتند. وقتی اصحاب یمین در آتش داخل شدند، سالم ماندند. آن عده که درون آتش نرفته بودند، احساس خسران کردند؛ هم با فرمان خدا مخالفت کرده بودند و هم اینکه آتش برای آنها که رفتند، گلستان شده بود و آنها بی نصیب ماندند. این عده که اصحاب شمال بودند، گفتند خدایا! توبه می کنیم. این تکلیف را تکرار کن. خدای متعال قبول کرد و آنها را بخشید و دوباره فرمان داد که داخل این

۱. ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ سوره روم، آیه ۳۰.

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ: التَّوْحِيدُ؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱.

آتش شوید. دو مرتبه اصحاب یمین داخل شدند و این عده نرفتند. این جریان برای بار سوم تکرار شد و باز آنها در آتش رفتند و اصحاب شمال، داخل آتش نشدند.^۱

اینکه می‌بینید سرشت بعضی انسان‌ها پاکی و طهارت است، اتفاقی نیست و برای همین مطلب است. این طور نیست که وقتی این سرشت‌ها زده شده، اختیار در آنها دخیل نبوده است. پس یک عده قبول نکردند و سرشتشان خراب شد، و یک عده هم قبول کردند و سرشتشان نورانی شد.

جسم معصوم هم از فوق عرش خلق می‌شود و همه مراتب خلقتش نورانی است؛ چرا که خلقت، مراتبی دارد. به همه مراتبی که انسان را می‌آورند تا به عالم دنیا و مراتب بعد برسد، خلق می‌گویند. گاهی به جهت خصوصیتی که هر مرتبه دارد، برای خلقت، تعابیر مختلفی در قرآن به کار رفته است؛ مثل إنشاء^۲ و ابراء^۳. در هر مرتبه‌ای از خلقت معصوم، امتحان‌های سنگین وجود داشته است. لذا از حضرت رسول ﷺ پرسیدند شما که در بین انبیاء ﷺ آخرین نفر هستید، چرا در بعثت بر همه مقدم شدید؟ فرمودند: چون آن موقع که خدای متعال تکلیف کرد، اولین کسی که تکلیف را قبول و اعلام بندگی کرد، من بودم. من بر همه انبیاء ﷺ در

۱. عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ ابْتِدَاءُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ قَالَ كُنْ مَاءً عَذْبًا أَخْلَقَ مِنْكَ جَنَّتِي وَ أَهْلَ طَاعَتِي وَ كُنْ مِلْحًا أَجَاأَ أَخْلَقَ مِنْكَ نَارِي وَ أَهْلَ مَعْصِيَتِي ثُمَّ أَمَرَهُمَا فَاِمْتَرَجَا فَمِنْ ذَلِكَ صَارَ يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ ثُمَّ أَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا فَإِذَا هُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ إِيَّيَّيْهِ بِسَلَامٍ وَ قَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ إِلَى النَّارِ وَ لَا أَبَالِي ثُمَّ أَمَرَ نَارًا فَاسْغَرَتْ فَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَقَالَ ﴿كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا﴾ فَكَانَتْ بَرْدًا وَ سَلَامًا فَقَالَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ يَا رَبِّ أَفَلْنَا فَقَالَ قَدْ أَفَلْتُمْ فَادْخُلُوهَا فَذَهَبُوا فَهَابُوهَا فَثُمَّ تَبَتَّ الطَّاعَةُ وَ الْمَعْصِيَةُ فَلَا يَسْتَطِيعُ هَوْلًا أَنْ يَكُونُوا مِنْ هَوْلَاءِ وَ لَا هَوْلًا مِنْ هَوْلَاءِ؛ الكافي، ج ۲، ص ۶، ح ۱.

۲. ﴿إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً﴾؛ سوره واقعه، آیه ۳۵.

۳. ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾؛ سوره حدید، آیه ۲۲.

اقرار به الوهیت الله و اینکه او إله و من عبد هستم، سبقت گرفتم.^۱ لذا این مطلب در روایت هست که وقتی از بنی آدم اقرار گرفته می‌شد، اولین کسی که اقرار کرد، این وجود مقدس بود.^۲ خدا هم همه ملائکه را شاهد گرفت که گواه باشید من ولایت این شخص را بر همه عالم واجب کردم و همه باید تحت لوای او حرکت کنند، چون در عبودیت، بر همه سابق است.^۳ فطرت همه، توحیدی است. فطرت ائمه علیهم‌السلام هم در ظرف خود، فطرت نورانی است؛ «خَلَقْنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ». بلافاصله بعد از اینکه خدای متعال، معصومین علیهم‌السلام را آفرید، آنها با همه وجود سجده کردند و به اندازه سجده‌ای که کردند، خدای متعال به آنها عنایت کرده است. ائمه علیهم‌السلام لحظه‌ای از فرمان الهی تخلف نکردند.

قرآن می‌فرماید خدای متعال، ابراهیم خلیل علیه‌السلام را به امامت برگزید؛ ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.^۴ خدای متعال امتحاناتی از حضرت ابراهیم علیه‌السلام گرفت و او هم از عهده آن امتحانات برآمد. کیفیت این امتحان‌ها در روایات توضیح داده شده است. خدای متعال فرمود من می‌خواهم تو را به مقام امامت برسانم. در روایتی آمده که خدای

۱. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: «أَنَّ بَعْضَ قُرَيْشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بَأَى شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ قَالَ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ ﴿مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱، ح ۶.

۲. عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بَأَى شَيْءٍ سَبَقَتْ وَلَدَ آدَمَ قَالَ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِرَبِّي إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ﴿مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۳.

۳. مراجعه کنید به: الکافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.

۴. ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

متعال، حضرت ابراهیم علیه السلام را اول به عنوان نبی و پیغمبر انتخاب کرد؛ «اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ نَبِيًّا»^۱. بعد او را به عنوان رسول انتخاب کرد. سپس خلیل حضرت حق شد و بعد از این سه مرحله، یعنی نبوت، رسالت و خُلت، او را امام قرار داد. امتحان که کامل شد، به او مقام امامت داد؛ «اتَّخَذَهُ إِمَامًا».

نبوت انبیاء علیهم السلام در یک درجه نیست. هیچ پیغمبری در نبوت، به نبی اکرم صلی الله علیه و آله نرسیده است. درجه بعد، ابراهیم خلیل علیه السلام است. برخی بزرگان این طور فرموده‌اند که نبوت حضرت ابراهیم علیه السلام درجه دوم نبوت است. ایشان در نبوت فوق‌العاده بوده است. بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نبوت هیچ پیغمبری در درجه ابراهیم خلیل علیه السلام نیست. تمام انبیاء علیهم السلام با عالم غیب در ارتباط بوده‌اند و درهای عالم غیب به وسیله آنها باز شده، و گرنه اخبار غیب برای همیشه پوشیده می‌ماند. نبی یعنی کسی که با عالم غیب الهی مرتبط است و از آنجا خبرها را می‌گیرد و می‌آورد. حال، کسی که با عالم غیب ارتباط داشته و اخبار آن عالم به او می‌رسیده است و در نبوت، دومین رتبه را دارد، وقتی خدای متعال می‌خواهد او را امام قرار بدهد، از او امتحان‌های سنگین می‌گیرد؛ «ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»^۲. این مقام، آنقدر در نظر ابراهیم خلیل علیه السلام عظمت داشت که به خدای متعال عرضه داشت که این مقام به ذریه من هم داده می‌شود؟ خدای متعال فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ عهد و تکلیف امامت را به ظالمین نمی‌دهند. اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف خود می‌فرماید: «أَنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۳، یعنی اگر کسی

۱. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» قَالَ فَمِنْ عَظَمَتِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامًا النَّقِيُّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۲.

۲. عَنْ ثَوْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: «لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنَقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرِكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَّلْتُهُ

یک چشم بر هم زدن در همه دوران خلقتش مشرک باشد، محال است به مقام امامت برسد. لذا یکی از آیاتی که به آن برای استدلال بر عدم صلاحیت خلیفه اول و دوم برای امامت تمسک می‌شود، همین آیه است. امام رضا علیه السلام در روایتی فرمودند کسی که یک لحظه بت پرستیده، نمی‌تواند امام باشد.^۱ این دو نفر مدت‌های طولانی از عمرشان را بت پرست بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه می‌فرماید نفر دوم برای جانشینی بعد از خود شورا تشکیل داد و گفت این شورا راجع به خلافت تصمیم بگیرد! شورای عجیبی هم بود. این شورا را طوری تنظیم کرده بود که معلوم بود از درون آن، عثمان بیرون می‌آید. حضرت می‌فرماید: «فَيَا لِلَّهِ وَلِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^۲ چه وقت درباره فضل من نسبت به اولین نفر آنها تردیدی وجود داشته که حالا با اینها در یک شورا قرار بگیرم؟! طلحه و زبیری که جزء اطرافیان حضرت امیر علیه السلام بودند، رقیب حضرت شدند. وقتی هم که حضرت به خلافت رسید، این دو نفر بیعت و بلافاصله از حضرت سهم‌خواهی کردند. حضرت فرمود در دولت من این خبرها نیست؛ این چه سهم‌خواهی نابجایی است؟! آنها هم رفتند و جنگ جمل را به راه انداختند. زبیری که وقتی می‌خواستند از حضرت بیعت بگیرند، شمشیر کشیده بود و مقاومت می‌کرد، آنها کاری کردند که همین زبیر، رقیب حضرت شد.

←

وَلِي سَبْعُونَ مَنَقِبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنِي بِهِنَّ فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ أَوَّلَ مَنَقِبَةٍ لِي أَتَى لَمْ أَشْرِكْ بِاللَّهِ طَرَفَةٌ عَيْنٍ وَ لَمْ أَعْبُدِ اللَّاتَ وَالْعُزَّى...؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۱.

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَمَّادٍ بْنِ زَيْدٍ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاءُ عليه السلام فِي مَنَازِرَتِهِ مَعَ أَصْحَابِ الْكَلَامِ وَ غَيْرِهِمْ: «...وَلَا يَكُونُ الظَّالِمُ إِمَامًا وَلَا مَنْ عَبَدَ وَثْنًا بِإِجْمَاعٍ...»؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۲.

۲. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: ذُكِرَتْ الْخِلَافَةُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: ...فَيَا لِلَّهِ وَلِلشُّورَى مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲ و نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۴۸.

امام رضا علیه السلام در سفر مرو، در حدیث مفصلی که حدیث بسیار عجیبی هم هست، لطایفی را در باب امامت بیان کرده‌اند. حضرت فرمودند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ»^۱ امامت، خلافت خدا و رسول است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسالتی دارد که این امام می‌خواهد خلیفه او در این رسالت باشد و جای او را پر کند. حضرت فرمودند امامت، مقامی است که ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از نبوت، رسالت و خلّت به آن رسیده است. حضرت ابراهیم علیه السلام که مقام خلت و نبوت را پشت سر گذاشته بود، آن قدر این مقام در نظرش عظمت داشت که به خدای متعال عرضه داشت به ذریه من هم این مقام می‌رسد؟ امامت، چنین مقامی است. این طور نیست که عده‌ای در یک جا جمع شوند و تصمیم بگیرند که فلان کس امام باشد.

یکی از مسائلی که به لطف خدا، حدیثی در در مورد آن جعل نشد، مسئله امامت است. البته شاید مخالفان به طور نادر، حدیثی را هم که خود به آن معتقدند، جعل کرده باشند؛ چون اساساً کار آنها این بوده است که در همه زمینه‌ها حدیث جعل کنند. اول جلوی نقل حدیث نبی اکرم صلی الله علیه و آله را گرفتند و بعد هم حدیث جعلی فراوان، به خصوص در زمان معاویه با دادن پول ایجاد شد. آن قدر در فضیلت معاویه، روایت جعل کردند که خودش گفت دیگر کافی است؛ بیش از این، برای مردم قابل باور نیست. هر حدیثی در فضیلت حضرت امیر علیه السلام وجود داشت، مشابه آن را برای خلیفه اول و دوم و یا بنی‌امیه جعل کردند که بسیار عجیب بود. ولی در این زمینه که مثلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله نفر اول را خلیفه خود قرار داد، حدیث جعل نکردند، چون خود آنها در این مورد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کردند، احادیث فراوان دارند. دلیل عمده آنها در خلافت نفر اول این است که او مورد اجماع امت بود و مردم، او را امام قرار

۱. فرازی از روایت مشهور امام رضا پیرامون امامت: «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ الرَّضَا علیه السلام بِمَرَوْ فَاجْتَمَعْنَا فِي الْجَامِعِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي بَدْءِ مَقْدَمِنَا فَأَدَارُوا أَمْرَ الْإِمَامَةِ وَ ذَكَرُوا كَثْرَةَ اخْتِلَافِ النَّاسِ فِيهَا فَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي علیه السلام فَأَعْلَمْتُهُ خَوْضَ النَّاسِ فِيهِ فَتَبَسَّمَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ: «...إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرْعُهُ السَّامِي»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۱.

دادند. حضرت می‌فرمایند مگر خلافتُ الله یک امر عادی است که مردم بتوانند آن را ایجاد و یا محو کنند؟ مگر امامت، ریاست جمهوری است که مردم رأی بدهند؟ امامت، مقامی است که کسی که به اندازه یک چشم بر هم زدن از محیط توحید خارج شده باشد، لایق آن نیست. بنابراین عصمتی که در باب معصومین علیهم‌السلام مطرح است، چنین عصمتی است.

روح القدس، یکی دیگر از ارکان عصمت امام

عرض شد که یکی از دلایل عصمت معصومین علیهم‌السلام این است که جسم و روحشان از عالم انوار است که هیچ ظلمت و شرک و ضلالی در آن راه ندارد. ولی ادله دیگری هم در روایات آمده است. یکی از آنها روایاتی است که بیان می‌کند در وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام، روح القدس است.^۱ یعنی امام، مؤید به روح القدس است. حتی اگر وجود معصوم در طی مراتبی از عالم بالا به عالم دنیا آمده باشد، همین وجود مقدس که در عالم دنیاست و می‌خورد، می‌آرامد، می‌خوابد و ازدواج می‌کند و به تعبیر قرآن، بشری مثل ماست،^۲ مؤید به روح القدس و همراه اوست که این روح، باطن نورانیت خود امام است. در روایت هست که چون امام، مؤید به این روح است و هیچ گاه از او جدا نمی‌شود، امام دچار هیچ غفلتی نخواهد شد.

۱. عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ قَالَ: «خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۱.

۲. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾؛ سورة كهف، آیه ۱۱۰.

یکی از این روایات، روایتی است که مُفَضَّل از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند.^۱ امام صادق علیه السلام فرمودند خدای متعال در وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داده است که البته چهار روح اول، موضوع بحث ما نیست. این چهار روح عبارتند از روح الحیاء، روح القوه، روح الشهوه و روح الإیمان که تفسیر خاصی هم دارند. حضرت فرمودند: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این دنیا زندگی می‌کند، بر اساس روح الحیات است. اگر مجاهده فی سبیل الله دارد، بر اساس روح القوه است. اگر امور معاش زندگی‌اش را تأمین می‌کند، بر اساس روح الشهوه است. اگر عادل است و امر و نهی عادلانه دارد، بر اساس روح الإیمان است.

این قسمت روایت محل بحث است که فرمودند: در پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، روح القدس است که بر اساس این روح، حامل نبوت است؛ «فَبِهِ حَمَلَ النَّبُوءَةَ». در آن روح‌های دیگر، نبوت نیست. لذا ممکن است در مؤمن هم در ظرف خود، آن چهار روح وجود داشته باشد. بعد فرمودند: «فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ إِلَى الْإِمَامِ»؛ وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، روح القدس در امیرالمؤمنین علیه السلام، و بعد به ترتیب در ائمه بعدی قرار گرفت. بعد فرمودند: «وَرُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسْهُو»؛ روح القدس نمی‌خوابد، غفلت نمی‌کند، دچار اشتباه نمی‌شود، لهو و کار بیهوده انجام نمی‌دهد و فراموشی هم ندارد. امام دائماً همراه این روح است و از آن جدا نمی‌شود. اما آن چهار روح، هم می‌خوابند، هم لهو دارند و هم دچار غفلت و فراموشی می‌شوند. لذا مؤمن هم به این امور مبتلا می‌شود، ولی محال است

۱. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَفْطَارِ الْأَرْضِ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ مُرَخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاءِ فِيهِ دَبٌّ وَدَرَجٌ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَ جَاهَدٌ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرِبٌ وَ أَتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحِلَالِ وَ رُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْرٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلَ النَّبُوءَةِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهَ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ يَتَنَوَّلُ الْإِمَامُ مَا بَعْدَ بِيَدِهِ قَالَ نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۵۴، ح ۱۳.

پیغمبر ﷺ مبتلا به این مسائل شود. حضرت در ادامه فرمودند: «وَرُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهٍ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرْهَا وَبَحْرَهَا»؛ پیامبر ﷺ و امام به واسطه روح القدس، آنچه در شرق و غرب عوالم و در دریا و خشکی وجود دارد، می بیند.

مفضل پرسید: «جُعِلَتْ فِدَاكَ! يَتَنَوَّلُ الْإِمَامُ مَا بَعْدَادَ بَيْدِهِ؟»؛ آیا امام می تواند از همین جا دست ببرد و به آنچه در بغداد است، دست پیدا کند؟ البته این کار مهمی نیست. قرآن می فرماید آصف بن برخیا هم چنین کاری کرده است.^۱ حضرت سلیمان ﷺ پرسید چه کسی تخت بلقیس را از شهر صنعا در یمن برای ما به شام می آورد؟ آصف بن برخیا که وزیر سلیمان ﷺ بود، گفت قبل از اینکه چشم به هم بزنی، من تخت او را برایت حاضر می کنم. حضرت سلیمان ﷺ چشمش را باز کرد و تخت را مقابل خود دید. روایت این گونه توضیح می دهد که در یک چشم بر هم زدن، زمین را جمع کرد، تخت بلقیس را گرفت و آورد و دوباره زمین را باز کرد.^۲ در روایت هست که آصف یک قطره^۳ یا یک حرف از حروف اسم

۱. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ»؛ سوره نمل، آیه ۴۰.

۲. عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَ سَبْعِينَ حَرْفًا وَإِنَّمَا كَانَ عِنْدَ آصَفٍ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَتَكَلَّمَ بِهِ فَخَسِفَ بِالْأَرْضِ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَرِيرِ بَلْقِيسَ حَتَّى تَنَاولَ السَّرِيرَ بَيْدَهُ ثُمَّ عَادَتِ الْأَرْضُ كَمَا كَانَتْ أَسْرَعَ مِنْ طَرْفِهِ عَيْنٍ وَ نَحْنُ عِنْدَنَا مِنَ الْأَسْمِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَأْثَرَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۱.

۳. عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزَازُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ ... قَالَ فَهَلْ وَجَدْتَ فِيمَا قَرَأْتَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ قَرَأْتُهُ قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَ هَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ قَالَ قُلْتُ أَخْبَرْنِي بِهِ قَالَ قَدَرْتُ قَطْرَهُ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ فَمَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَقَلَّ هَذَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

اعظم را در اختیار داشت، در حالی که همه آن حروف در نزد امام است. حضرت در جواب مفضل فرمود: «نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ»؛ بغداد که مهم نیست، بلکه به هر آنچه مادون عرش الهی است، می تواند دست پیدا کند. لذا در روایت دیگری آمده است که همه این عوالم در نزد امام، مثل کف دست شماس^۱ همان طور که شما کف دستتان را می بینید، تمام عالم در محضر و مرآی امام است. این احاطه امامت، به جهت همراهی روح القدس است.

پس یکی از وجوه عصمت امام این است که او حامل روح القدس است. علم و عصمت امام به آن روح برمی گردد. باز تأکید می شود که معنای این مطلب، این نیست که امام مجبور است؛ بلکه روح القدس، باطن خود امام است. وقتی امام در عالم دنیا وارد شده، حقیقت نوری امام با او همراه شده و امام دائماً همنشین اوست و همه علوم را از او می گیرد. لذا با اینکه ممکن است تخلف کند، ولی هیچگاه از مسیر حق خارج نمی شود.

در اینجا دو روایتی را که در جلسه گذشته خواندیم، اندکی توضیح می دهیم. در آن روایات، دلیل عصمت امام را توضیح داده بود. در روایت اول آمده بود که امام، معصوم است، چون معتصم به حبل الله است؛ «هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ».^۲ معصوم آن کسی است که به رشته الهی

۱. عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أُعَيْنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: قَدْ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَنَا أَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ وَ فِيهِ بَدْءُ الْخَلْقِ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ فِيهِ خَبَرُ السَّمَاءِ وَ خَبَرُ الْأَرْضِ وَ خَبَرُ الْجَنَّةِ وَ خَبَرُ النَّارِ وَ خَبَرُ مَا كَانَ وَ خَبَرُ مَا هُوَ كَائِنٌ أَعْلَمُ ذَلِكَ كَمَا أَنْظِرُ إِلَى كَفَى إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ؛ الكافي، ج ۱، ص ۶۱، ح ۸.

۲. عَبَّاسُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكَحَالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: الْإِمَامُ مَنْ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقَةِ فَيَعْرِفَ بِهَا وَ لِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنصُوصًا فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْمَعْصُومِ فَقَالَ هُوَ الْمُعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلُ اللَّهِ هُوَ الْقُرْآنُ لَا يَفْتَرِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْإِمَامُ يَهْدِي إِلَى الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَهْدِي إِلَى الْإِمَامِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

چنگ زده و به آن متصل شده است. وقتی به آن متصل شد، دیگر خطا نمی‌کند، بدون اینکه مجبور باشد.

اما تعبیر روایت دوم این بود: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛^۱ معصوم کسی است که از همه حرمت‌های الهی امتناع می‌کند و هیچ حریمی از حریم‌های الهی را زیر پا نمی‌گذارد. امتناع بالله را حضرت این‌گونه توضیح فرمودند که خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛^۲ اگر کسی معتصم بالله شد، به راه مستقیم هدایت شده است. چون امام معتصم بالله است، دائماً در راه مستقیم است و هیچ قوه‌ای از قوای امام از اعتصام بالله جدا نمی‌شود.

دلیل اینکه ما معصیت می‌کنیم، این است که قوای ما معتصم بالله نیست. مثلاً اگر نگاه حرام می‌کنیم، برای این است که چشم ما متمسک به خدا نیست؛ اگر حرف لغو یا حرام می‌شنویم، به این دلیل است که در آن لحظه، این گوش، معتصم بالله نیست؛ و یا اگر در قلب انسان هوس‌ها و محبت‌های ناروا وارد می‌شود، برای این است که قلب، معتصم نیست. اگر انسان معتصم باشد، این اعتصام بالله، او را در صراط مستقیم الهی قرار می‌دهد و این صراط، صراط عبودیت است. قرآن کریم در توضیح صراط مستقیم می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛^۳ إعراض از شیطان و بندگی خدای متعال، صراط مستقیم است.

اگر کسی معتصم بالله بود، دیگر به صراط، هدایت شده است. کسی به مقام اعتصام بالله رسید، هدایتش تمام شده است؛ ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. «يَعْتَصِمُ»

۱. حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْأَشْجَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ذَلِكَ فَقَالَ: «الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۱.

۲. ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فَيَكُمُ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳. سوره یس، آیات ۶۱-۶۰.

یعنی مستمراً باید معتصم باشد، چون فعل مضارع، دلالت بر استمرار می‌کند. کسی که معتصم است، همه وجودش در صراط مستقیم است. امام در جمیع مراتب وجودش و با تمام شئونش، معتصم بالله است. این آیه یک مصداق کامل دارد و آن، چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند. پس اینکه امام، معصوم است، یعنی به مقام الوهیت خدای متعال چنگ زده است. انسانی که معتصم به الوهیت خداست، دائماً در مقام عبودیت و صراط مستقیم است. پس صراط مستقیم یعنی صراط عبودیت.

درک فقر و اضطرار، مقدمه‌ی اعتصام بالله

اما فهم بنده از اعتصام بالله، این است که به طور مکرر عرض کرده‌ایم که الله یعنی مولا، خالق، مالک، رب، عالم، رازق، هادی، دائم و باقی. اما ما فقیر هستیم و هیچ نداریم. شأن ما فقر الی الله است؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾^۱. یعنی علم و قدرت و حیات و عزت و مالکیت ما، وابسته به علم و قدرت و حیات و عزت و مالکیت اوست. این طرف، فقر محض است. اگر کسی به این مقام رسید که فقر خودش را فهمید و در فقر خود به اضطرار رسید، این فرد، اعتصام پیدا می‌کند. پس انسان باید اول بفهمد که فقیر محض است و از خود، هیچ ندارد. اینکه اگر ذره‌ای از حیات و علم و قدرت ما و هدایتی را که با آن هدایت شدیم، از ما بگیرند، بسیار رنج می‌بریم، نشان می‌دهد که انسان نیازمند و فقیر است. پس این طرف، فقر محض و آن طرف، غنای محض است.

اینکه گفتیم انسان باید به اضطرار برسد، یعنی باید اضطرار خود را بفهمد؛ «أَوْفِنِي عَلَى مَرَكَزِ اضْطِرَارِي»^۲. ما یک‌دسته اضطرار داریم که باید بر آنها واقف شویم؛ مثل کسی که در حال غرق شدن است؛ انسان غریق، یکی از اضطرارهای خود را می‌فهمد و آن اینکه زیر پایش سست است و کسی باید او را نگه دارد؛ این شخص در یکی از نیازهای خود به اضطرار

۱. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾: سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. فرازی از دعای شریف عرفه: «...إِلَهِي أَعْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَبِاخْتِيَارِكَ عَنْ اخْتِيَارِي وَ أَوْفِنِي عَلَى مَرَكَزِ اضْطِرَارِي...»؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹.

رسیده است. یا مثلاً انسان مریض، زمانی که دستش از همه کوتاه می‌شود و هیچ دارو و درمانی جواب نمی‌دهد، به اضطراب می‌رسد.

اضطراب، دو نکته دارد. اول اینکه انسان فقر خودش را بفهمد. دوم اینکه همه اسباب از کار بیفتند و انسان نتواند به هیچ سببی تکیه کند. انسان باید بفهمد که مضطرب است و نیاز دارد و هیچ یک از بت‌های خودساخته‌ای که به سمت آنها دست دراز می‌کرد، کاری برایش نمی‌کنند. انسان خیلی اوقات مشرک است؛ مثلاً گاهی یک کشتی که در آن نشسته، بت انسان می‌شود؛ چون وقتی می‌شکند، مضطرب می‌شود. اگر انسان مشرک نبود، چرا وقتی کشتی می‌شکند، مضطرب می‌شود؟ اگر خدا انسان را نگه می‌دارد، کشتی هم بشکند، خدای کشتی هست. اینکه وقتی دچار تنگ‌دستی می‌شویم، مضطرب هستیم، برای این است که مشرک هستیم. اگر تکیه و اعتماد ما به خدای متعال باشد، نه به دارایی‌هایمان، باید حالمان در زمان فقر و غنا، یکسان باشد. اینکه حال ما در این دو زمان فرق می‌کند، علامت شرک است.

پس اضطراب یعنی اول انسان نیاز خود را بفهمد و دوم از اسباب منقطع شود و متوجه شود که در همه شئونش، مثل حیات و علم و قدرت، فقیر است و غنی، اوست. کسی که در مقام اضطراب بالله است، ابتدا تمام شئون کمال را آن طرف می‌بیند و بعد، نیازهای خود ملاحظه می‌کند. سپس متوجه می‌شود که در همه نیازهایش به او وابسته است. این حالت، همان حالت عبودیت است؛ «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۱. فقط از او استعانت می‌جوید و فقط در مقابل او سجده می‌کند. سجده یعنی تواضع تام، تآله، تضرع، اعلام فقر و نیاز. روح این تعبد هم، دعاست؛ «الدُّعَاءُ مَخُ الْعِبَادَةِ»^۲.

انسان موحد، اول غنای او را می‌بیند و بعد فقر خود را درمی‌یابد. مناجات حضرت امیر(علیه السلام) در مسجد کوفه، این طور شروع می‌شود: «أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ»^۳، نه اینکه «أَنَا الْعَبْدُ وَ أَنْتَ

۱. سوره فاتحه، آیه ۵.

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الدُّعَاءُ مَخُ الْعِبَادَةِ وَ لَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ»؛ الدعوات للراوندی، ص ۱۸، ح ۸.

۳. فرازی از مناجات امیرالمؤمنین(علیه السلام) در مسجد کوفه: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدُ إِلَّا الْمَوْلَى»؛ المزار الكبير لابن المشهدی، ص ۱۷۳.

المُولَى». فرازهای دیگر هم همین طور است؛ «أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ»؛ «أَنْتَ الْبَاقِي وَ أَنَا الْفَانِي»؛ «أَنْتَ الدَّائِمُ وَ أَنَا الزَّائِلُ». انسان هرچه آن طرف می‌بیند، صفات جلال و جمال است؛ دوام، بقاء، عظمت، کبریا، حیات، قدرت، علم، دلالت، هدایت و عزت. این طرف هم هرچه می‌بیند، فقر است و می‌فهمد که هیچ کس هم جز خدای متعال، نمی‌تواند این فقر را جبران کند؛ ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾. فهم این آیه، همان درک اضطرار بالله است.

امام، آن کسی است که همه اسماء حسنی در او وجود دارد؛ یعنی تمام شئون جلال و جمال الهی در او متبلور است. امام، علم و قدرت و حکمت و عزت دارد، اما در همه این شئون، فقیر است و این فقر و اضطرار خود را می‌فهمد و لحظه‌ای از این فقر جدا نمی‌شود. آنچه انسان را از مسیر بندگی جدا می‌کند، چیست؟ قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * «أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى»؛^۱ اگر انسان خود را مستغنی ببیند، طغیان می‌کند. مستغنی یعنی در واقع غنائی نیست، بلکه توهم غنا دارد. مادامی که عبد، خود را فقیر و مضطر می‌بیند، طغیان نمی‌کند.

معصوم در مقام اضطرار و اعتصام دائمی است و با همه قوای وجودش مضطر و معتصم است. تمام حالات و زوایای وجود معصوم، حالت افتقار، تضرع، التماس، استعانت و سجده است. اگر کسی این طور به خدای متعال معتصم شد، همیشه در مسیر عبودیت است و هر آنچه در او ظهور پیدا می‌کند، جلال و جمال الهی است. به این جهت است که امام، مظهر اسماء حسنی است. حضرت در دعای رجبیه می‌فرماید: «فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛^۲ امام در مقامی است که نسبت به همه اسماء حسنی، خود را فقیر می‌بیند و لذا تمام این اسماء به او داده می‌شود. این حالت، حالت افتقار است؛ ﴿ادْعُونِي﴾

۱. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * «أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى»؛ سوره علق، آیات ۷-۶.

۲. فرازی از دعای روزانه ماه رجب: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلَقَكَ فَتَقَهَا وَ رَتَّقَهَا بَيْدَكَ بَدْوَهَا مِنْكَ وَ عَوَّدَهَا إِلَيْكَ أَعْصَادٌ وَ أَشْهَادٌ وَ مَنَاءٌ وَ أَذْوَادٌ وَ حَفَظَةٌ وَ رُوَادٌ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ»؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳.

أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۱ آن قدر وجود امام، مملو از اسماء جلال و جمال الهی می‌شود که خدای متعال سماوات و ارض را از حقیقت امام پر می‌کند. کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ این طور در عالم ظاهر شده است؛ یعنی امام، همه اسماء حسنی را دارد و عالم هم با حقیقت امام پر شده است؛ لذا کسانی که اهل سلوک هستند، وقتی حجاب از مقابلشان کنار می‌رود، هر چه در مُلک و ملکوت می‌بینند، معصومین علیهم‌السلام هستند که باذن الله تعالی، عالم را اداره می‌کنند.

معصوم در همه مراتب وجودش، از فوق عرش تا عالم دنیا، در حال اعلام فقر است و لحظه‌ای از حالت اعتصام و افتقار و اضطراب خارج نمی‌شود. این افتقار و اضطراب، مدار عصمت است. دیگران هم به اندازه‌ای که به معصوم، معتصم هستند، پاک می‌شوند. انبیاء علیهم‌السلام هم به امیرالمؤمنین علیه‌السلام معتصم هستند. اینکه در روایت آمده است که در روز قیامت، پیامبر ما به دامن و ریسمان الهی چنگ می‌زند، ما به دامن نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنگ می‌زنیم و شیعیان ما هم به دامن ما چنگ می‌زنند،^۲ گویای همین مطلب است. یعنی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به الله معتصم است، ائمه علیهم‌السلام به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معتصم هستند و ما هم به ائمه علیهم‌السلام معتصم هستیم. اینکه فرمود: **«جَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طِيباً لَخَلَقْنَا»^۳** این صلوات بر امام یعنی اعتصام به او.

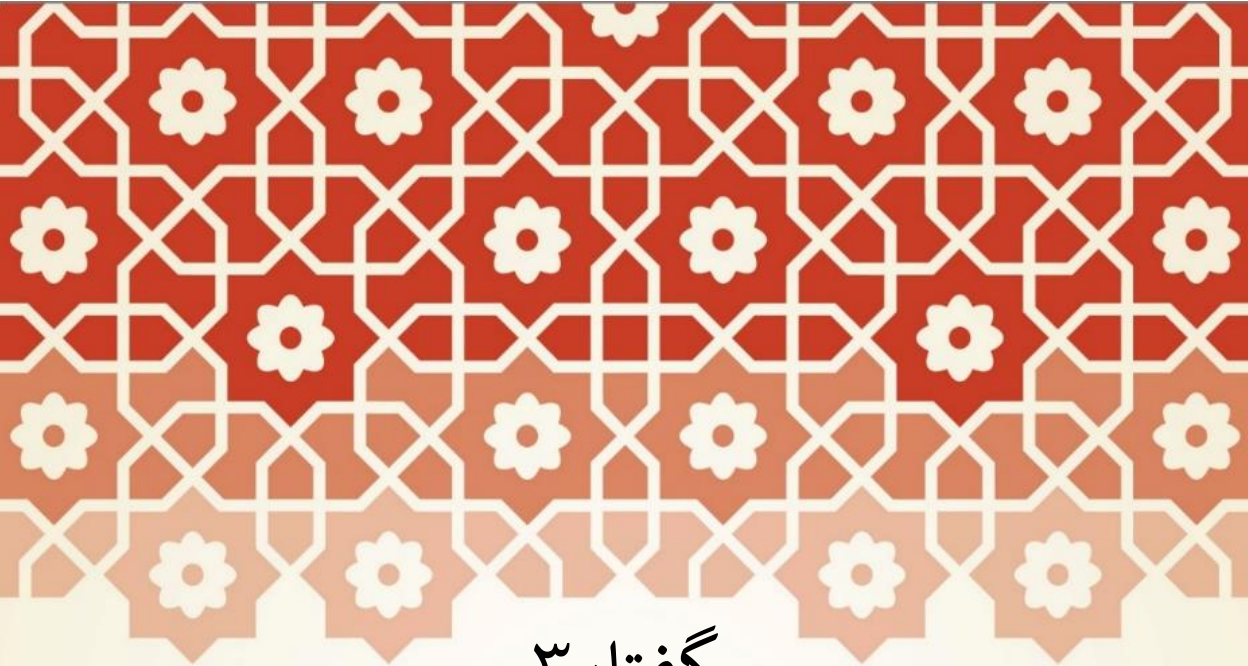
انسان به اندازه‌ای که معتصم و مضطر است، پاک و طاهر می‌شود و به اندازه‌ای که از اعتصام به امام جدا شود، آلوده می‌شود؛ ولی آن طرف، طهارت محض است. اگر در باطن انسان، جز افتقار و التجاء نباشد، از آن طرف، انوار هدایت بر او می‌تابد و صمدیت، غنا و عزت خدای متعال در وجودش وارد می‌شود و کسی که در مقام آن عزت قرار گیرد، هرگز مرتکب گناه نمی‌شود؛ **«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ»**. کسی که عزیز و تحت ولایت الله

۱. **«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»**؛
سوره غافر، آیه ۶۰.

۲. عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَخْبَى دَارِمَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام كَانَ أَبِي يَقُولُ: «إِنَّ شِيعَتَنَا آخِذُونَ بِحُجْرَتِنَا وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْرَةِ نَبِيِّنَا وَ نَبِيِّنَا آخِذٌ بِحُجْرَةِ اللَّهِ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۱۷۹.

۳. فرازی از زیارت جامعه کبیره

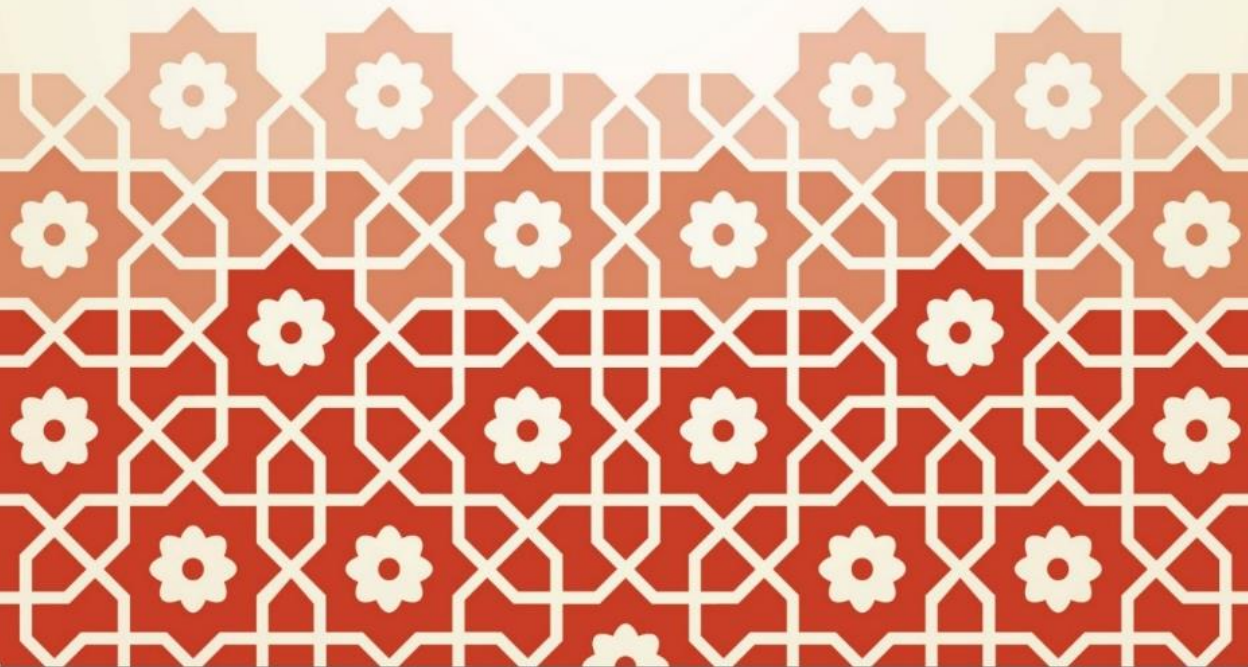
است، مگر ممکن است تحت وسوسه نفس و شیطان قرار گیرد؟ لذا معصومین علیهم السلام تحت ولایت کلیه خدا هستند و دائماً سیرشان در نور است. این یکی از معانی عصمت معصومین علیهم السلام است.



گفتار ۳

راه رسیدن به اعتصام بالله

«عَصَمَكُمُ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ»



^۱عرض شد یکی از شئون این چهارده نور پاک، مقام عصمت آنهاست که با مقام عصمت انبیاء علیهم السلام متفاوت است؛ چرا که هیچ تخلفی در هیچ مرتبه‌ای از خواست و مشیت و رضای خدای متعال، از این وجودهای مقدس سر نزده است.

در این باب که این عصمت به چه معناست و ریشه آن به کجا برمی‌گردد، بعضی روایات را تقدیم کردیم. یکی از روایاتی که تقدیم شد و جای تأمل و دقت بسیار دارد، روایتی بود که امام صادق علیه السلام فرمودند ائمه علیهم السلام عصمت دارند و معصوم، کسی است که با تمسک به خدای متعال و عنایت او، به مقامی رسیده است که از جمیع محرّمات الهی امتناع می‌کند؛ «الْمُمْتَنِعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ».^۲ بعد برای توضیح این مطلب، به این آیه تمسک فرمودند: «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».^۳ اگر کسی در مقام اعتصام و توسل به خدای متعال بود، این انسان به راه مستقیم هدایت شده است و چون معصوم دائماً در مقام اعتصام بالله است، دائماً در صراط الهی قرار دارد و بلکه خودش صراط است.

محبت و خوف، دو مقام از مقامات عصمت

در جلسات گذشته مقداری این مطلب را توضیح دادیم که مقام اعتصام، مقامی است که انسان در آن، جلال و جمال خدا را مشاهده می‌کند و از این طرف، اضطراب و فقر خود را

۱. این گفتار در محرم الحرام سال ۱۳۸۸ ارائه شده است.

۲. حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشَقَرُ قَالَ: قُلْتُ لِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَمَتِّعُ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

نسبت به آن جلال و جمال درک می‌کند. به اندازه‌ای که انسان به این مقام می‌رسد، اعتصام پیدا می‌کند. معصومین علیهم‌السلام در مقامی هستند که دائماً به جای اینکه خود را ببینند، جلال و جمال الهی را مشاهده می‌کنند و عجز و فقر خود را نسبت به خدای متعال، با تمام وجود درک می‌کنند و لذا دائماً معتصم هستند. مقام اعتصام، مقام مشاهده جلال و جمال خدای متعال، و فقر و اضطراب خویش است و لذا مقام اعتصام، مقام خوف و حب است. وقتی جمال الهی را می‌بیند، اشتیاق و محبت الهی در او پیدا می‌شود و همین جمال به گونه دیگری، خوف ایجاد می‌کند. مشاهده جلال خدای متعال هم به گونه‌ای محبت می‌آورد و به گونه‌ای خوف و هیبت الهی را در دل انسان ایجاد می‌کند.

خوف، انواعی دارد. گاهی در قرآن از خوف به رهبت تعبیر شده است: ﴿إِيَّايَ فَارْهَبُون﴾؛^۱ نسبت به من رهبت داشته باشید. گاهی هم به وجل تعبیر می‌شود: ﴿يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾؛^۲ هنگامی که همه اعمال خیر آنها را می‌آورند، قلبشان در حالت وجل و خوف است، چون می‌خواهند به سوی پروردگارشان برگردند. گاهی هم تعبیر خوف می‌شود: ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا﴾^۳ و ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا﴾.^۴ این تعابیر، یکسان نیستند و هر کدام معنای خاص خود را دارد.

خوف، رهبت و وجل، حالات مختلفی هستند که برای قلب پیدا می‌شود. خوف گاهی از مشاهده جمال است. انسان وقتی ظرافت صنع و زیبایی خلقت خدا را می‌بیند، دچار خوف می‌شود. گاهی هم، خوف از مشاهده جلال الهی است. اولیاء خدا این طور هستند که دائماً به جای مشاهده دنیا، مشغول خدای متعال هستند؛ «مَشْغُولَةٌ عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَ تَنَائِكَ». ^۵ ائمه علیهم‌السلام

۱. سوره بقره، آیه ۴۰.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۶۰.

۳. سوره نور، آیه ۳۷.

۴. سوره انسان، آیه ۱۰.

۵. زیارت امین الله. کامل الزیارات، ص ۳۹، ح ۱، مفاتیح الجنان، باب سوم، در زیارات امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زیارت دوم.

چه جلال و عظمت خدا را ببینند و چه جمال و زیبایی‌ها و پاکی‌های وجه الهی، در آنها حالت محبت و خوف ایجاد می‌شود و با این دو حالت، در مقام عصمت هستند. مقام محبت و مقام خوف، مقام عصمت هستند. خوف معصوم فقط از خدای متعال و محبتش هم فقط به اوست.

این محبت است که انسان را نگه می‌دارد. امام سجاده علیه السلام در مناجات محبین می‌فرماید: «أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُوصِلُنِي إِلَى قُرْبِكَ وَ أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ وَ أَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِداً إِلَى رِضْوَانِكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِداً عَنْ عَصِيَانِكَ»^۱ خدایا! من محبت تو و کسانی را می‌خواهم که تو را دوست دارند و از تو می‌خواهم اعمالی را که مرا به تو پیوند می‌زند، در نظرم محبوب قرار بدهی؛ و از تو می‌خواهم که خودت را در دل من محبوب‌تر از دیگران قرار بدهی. خدایا! محبت خود را در درون من به گونه‌ای قرار بده که این محبت، قائد من شود و مرا به دنبال خود تا مقام رضوان برساند. خدایا! اشتیاق مرا به خودت، مانع من از عصیان و معصیت قرار بده.

اگر کسی به مقام حب و اشتیاق رسید، این اشتیاق، مانع خروج او از وادی و رسم محبت می‌شود. لذا معصومین علیهم السلام چون در مقام مشاهده جلال و جمال الهی هستند و با تمام وجود به او آویخته و متعلق به او هستند و خود را مضطر و محتاج به او می‌بینند، از دایره ولایت و محبت او خارج نمی‌شوند و از رسم محبت تخلف نمی‌کنند. معصوم در مقام محبت است و به اقتضاء محبت عمل می‌کند. این مقام، همان مقام عصمت است. شاید مراد مرحوم مجلسی بزرگ از اینکه فرمودند یکی از ثنون عصمت معصومین علیهم السلام این است که در مقام حق یقین هستند،^۲ همین مطلب باشد. کسی که در مقام اعتصام است و با تمام وجود، خود را فقیر

۱. مناجاة المحبین. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۴۹. مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره، مناجات نهم.

۲. «عصمکم الله من الزل» أى الخطأ بقربهم و یقینهم حق یقین و طهارتهم الأصلیة؛ فإن أرواحهم مخلوقة من نور الله عز و جل و أجسادهم من طینة أعلى علین کما نطقت به الأخبار المتواترة مع تأییدهم بروح القدس و ذلك کله یمنع من الخطأ؛ روضة المتقین، ج ۵، ص ۴۷۳.

می‌بیند، فقط جلال و جمال الهی را مشاهده می‌کند و معصومین علیهم‌السلام در عالی‌ترین مرتبه این مقام هستند.

اگر کسی بخواهد از گناه و تخلف مصون بماند، نباید از رسم محبت خارج شود و باید در مقام اعتصام باشد. به اندازه‌ای که برای انسان اعتصام پیدا شود، معرفت و لقاء خدای متعال و درک از جلال و جمال الهی حاصل می‌شود و انوار توحید در قلبش ظهور پیدا می‌کند؛ چون هدایت، با انوار معرفت است؛ ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^۱ این اعتصام برای بعضی در حالات بلاء پیدا می‌شود و برای بعضی هم دائمی است. معصومین علیهم‌السلام دائماً در همه احوالشان معتصم هستند و هیچگاه از حالت تعلق، توجه، تمسک، اضطراب و فقر خارج نمی‌شوند و به همین جهت است که دائماً در مقام عبودیت هستند.

اگر انسان از مقام اضطراب خارج شود، طبیعی است که تخلف کند؛ ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَبِطْفَىٰ أُنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ﴾.^۲ اینکه خیلی اوقات خدای متعال، مؤمن را مبتلاء می‌کند، برای این است که به مقام اضطراب و بندگی برگردد. اینکه خدای متعال در ما انسان‌ها دوران پیری را قرار داده و همه امکاناتی که در اختیار ما گذاشته، در آن دوران از ما می‌گیرد، به این خاطر است که حداقل در آن دوران به اضطراب برسیم و فقر خود به خدای متعال را درک کنیم. این حالت، همان امری است که هدف همه خلقت است.

رسیدن به لقاء الله و مقام محبت از طریق معصوم

به نکته‌ای در اینجا اشاره کنم و آن، این که معصومین علیهم‌السلام، دائماً در مقام رضا و رضوان الهی هستند و هیچ‌گاه از این مقام خارج نمی‌شوند؛ یعنی آنچه موجب نارضایتی اوست، هیچ‌گاه از آنها صادر نمی‌شود. این، معنای عصمت است. غیر معصوم هم اگر بخواهد به مقام پاکی و طهارت و ترک خلاف رضای خدای متعال برسد، باید به مقام معرفت، اعتصام، مشاهده و درک جلال و جمال الهی نائل شود. کسی که در این مقام است، تخلف نمی‌کند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۲. سوره علق، آیات ۷-۶.

این مقام در غیر معصوم، از طریق تبعیت از معصوم، و اعتصام و مشاهده جلال و جمال او حاصل می‌شود. برای ما هم معرفت و لقاء خدای متعال و رسیدن به مقام محبت ممکن است؛ ولی تمام اینها از طریق معصوم حاصل می‌شود؛ «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ»؛ «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ «مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ»؛ «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ». اگر ما هم به معرفت برسیم، این معرفت، موجب پاکی ما می‌شود، اما از طریق شناخت معصوم؛ «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ». اگر ما هم به مقام اعتصام برسیم و اضطرار خود را بفهمیم و دائماً احساس عجز و فقر کنیم، به مقام طهارت می‌رسیم؛ اما از طریق تمسک به معصوم؛ «مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ». اگر اعتصام بالله پاکی می‌آورد، برای ما اعتصام به خدای متعال به این است که با همه وجود دست به دامن معصوم بشویم. اگر عصمت به معنای اطاعت خدای متعال و خروج از مدار معصیت است، این عصمت برای ما از طریق اطاعت محض از معصوم حاصل می‌شود؛ «مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ». اگر عصمت به معنای رسیدن به مقام محبت است، با محبت معصوم حاصل می‌شود؛ «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ». شأن ما نسبت به معصوم، این چنین است.

سرشت معصوم از نور و عرش الهی است و همواره در مقام اعتصام به خدای متعال و حق یقین و مشاهده جلال و جمال الهی است. تمام افعال او هم، مثلاً اگر عالم را اداره می‌کند، اشتغال به خدای متعال است. اگر وجود مقدس رسول الله ﷺ در طول ده سال حکومتشان هشتاد جنگ دارند، همه آنها اشتغال بالله است. این وجودهای مقدس هیچ اشتغالی جز به خدا و بندگی او ندارند. ما هم در ظرف خود، اما از طریق آنها، می‌توانیم به این مقام برسیم؛ «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ».

روایاتی در باب زیارت سیدالشهداء علیه السلام وارد شده که اگر کسی حضرت را زیارت کند، خدا را در عرش^۱ یا فوق عرش^۲ و یا فوق کرسی^۳ زیارت کرده است.

مقداری این مطلب را توضیح دهم که چطور می شود انسان وقتی امام را زیارت می کند، در واقع خدا را زیارت کرده و یا وقتی به معرفت امام می رسد، در واقع به معرفت الله رسیده است. ما چطور می توانیم به لقاء خدا برسیم؟ آیا ما می توانیم به مقام غیب الهی که هیچ کس به آنجا راه ندارد، دست پیدا کنیم؟ این امر ممکن نیست. لقاء الله مراتبی دارد. یک مرتبه اش این است که حجاب ها از پیش چشم انسان برداشته شود؛ حجاب هایی که برای شیطنت، معصیت، تفرعن نفس و خودبینی است. به تعبیر حافظ: تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. اگر انسان از توجه به خود برگشت، حجاب های ظلمانی از جلوی چشمش برداشته و مقام لقاء برایش حاصل می شود. همه عالم آیات خداست. خدای متعال حجابی ندارد؛ «**أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ**»^۴. اگر انسان رو به خدای متعال آورد، اولین قدم این است که حجاب ها برداشته می شود؛ به طوری که وقتی در همین دنیا به تمام اطراف و اکناف عالم می نگرد، آنچه می بیند، جلال و جمال اوست؛ یعنی مشاهده می کند که مخلوقات از خود هیچ ندارند و هرچه دارند، از علم و قدرت و حکمت و عزت و رحمت و جلالت خداست. این مقام لقاء است. کسی که به مقام مشاهده می رسد، به مرتبه ای از لقاء الله رسیده

۱. عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا لِمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام؟ قَالَ: «كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ. قَالَ قُلْتُ: مَا لِمَنْ زَارَ أَحَدًا مِنْكُمْ أَحَدًا؟ قَالَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله؛ كامل الزيارات، ص ۱۴۷، ح ۱.

۲. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ ثواب الأعمال، ص ۸۵، ح ۱.

۳. عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ قَالَ: «قَالَ لِي الرِّضَا عليه السلام مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي بَعْدَادٍ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَّا أَنْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَضْلُهُمَا قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ كُرْسِيِّهِ»؛ كامل الزيارات، ص ۱۴۸، ح ۷.

۴. مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۵۸۳، مفاتيح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

است که در عالم، به هر طرف نگاه می‌کند، خدا را می‌بیند. به تعبیر باباطاهر: به هر جا بنگرم کوه و در و دشت، نشان از قامت رعنا تو بینم.

این مرتبه، مقام اول لقاء است؛ مقام رفع حجاب‌های ظلمانی است. اگر این حجاب از انسان برداشته شود، دائماً در مقام ملاقات خواهد بود؛ اما معنای ملاقات الهی این نیست که خدای متعال را بدون حجاب ملاقات می‌کند، بلکه او را در عالم مُلک می‌بیند. مشاهده جلال و جمال الهی در عالم ملک، مشاهده ذات نیست، بلکه مشاهده اسماء الهی است. شئون و اسماء خدای متعال را می‌بیند، مثل خالق، رازق، رب، حی و قیوم. انسان در این مقام، هرچه می‌نگرد، حیات الهی می‌بیند. هر جا حیات و قدرتی مشاهده می‌کند، آن را از ناحیه خدای متعال می‌بیند و هرچه نگاه کند، جز اسماء حسناى خدای متعال نمی‌بیند؛ آن اسمائی که می‌فرماید: «مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ».^۱ این مرتبه لقاء یعنی لقاء اسماء خدای متعال. اگر انسان از این مرتبه هم بالاتر رفت، عالم ملکوت را هم می‌بیند؛ ﴿نُرى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾.^۲ باطن عالم را می‌بیند که همه این عالم تحت پوشش عالم ملکوت است. هرچه در این عالم واقع می‌شود، اصلش در آن عالم است. انسان در این مقام، این عالم را در یک عالم بالاتری مشاهده می‌کند.

در این مرتبه هم، اگر حجاب از مقابل انسان برداشته شود، خدای متعال را در عالم ملکوت مشاهده می‌کند و در آینه عالم ملکوت به ملاقات پروردگار می‌رسد. این هم یک مرتبه از لقاء الله است و اگر از این مرتبه هم بالاتر رفت، خدای متعال را در فوق عالم ملکوت، ملاقات می‌کند.

ولی این مطلب را مکرر عرض کرده‌ایم که اگر کسی بخواهد به وادی توحید وارد شود و به مقام معرفت، محبت و لقاء خدای متعال برسد، باید از راهش وارد شود؛ ﴿وَ اتَّوَّابُوتَ مِنَ ابْوَابِهَا﴾.^۳ امام، آن بابی است که به سوی توحید باز می‌شود. اگر کسی می‌خواهد وارد وادی

۱. إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۳۳۲، مفاتیح الجنان، دعای کمیل.

۲. سوره انعام، آیه ۷۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

توحید شود، باید از بابش که باب ولایت امام است، وارد شود؛ «الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ»^۱. اگر کسی وارد وادی ولایت شد، وارد وادی توحید شده است اگر مؤمن وارد مقام توحید شود، وارد حصن الهی شده است؛ «كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي»^۲. وادی ولایت هم، وادی حصن الهی است؛ «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»^۳.

اگر انسان به مقام تبعیت از امام و تسلیم در برابر او رسید، وارد وادی توحید می شود. البته اگر کسی بخواهد از این باب وارد شود، باید امتحان هایی را پشت سر بگذارد. بدون امتحان، باب توحید و ولایت و معرفت را به روی انسان باز نمی کنند. اگر انسان از خود و خواسته ها و هوس هایش عبور کرد، این وادی به رویش باز می شود. وقتی وارد وادی ولایت شد، حقیقت ولایت را مشاهده می کند. اگر کسی به مشاهده حقیقت ولایت برسد، به مشاهده جلال و جمال الهی نائل می شود. کسانی که در آینه عالم، خدا را می بینند، جز این نیست که اسماء الهی را می بینند. اسماء الهی که در عالم جاری هستند، جز باطن حضرات معصومین (علیهم السلام)

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا عليه السلام نَيْسَابُورَ وَ ارَادَ أَنْ يَرْحَلَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا أَبْنُ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثِ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ وَ قَدْ كَانَ قَعْدَ فِي الْعَمَارِيَةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا؛ الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۲۳۵، ح ۸.

۳. عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ نَارِي»؛ الْأُمَالِي لِلصَّدُوقِ، ص ۲۳۵، ح ۹.

نیستند. مشاهده این اسماء، همان لقاء الله است. تا وقتی انسان، ماه و خورشید و زمین و آسمان را می بیند، به ملاقات خدا نمی رسد. این، همان حجاب ظلمانی است. وقتی این حجاب برداشته شد، در همه عالم فقط اسماء الهی را می بیند. این علم و قدرت و عزت و حکمتی که در عالم جاری است، همان باطن معصوم است. پس مشاهده این اسماء، مشاهده حقیقت معصوم است.

اگر انسان در مرتبه بالاتر، یعنی عالم ملکوت هم موحد باشد و به مشاهده ای برسد، باید باب دیگری از ولایت برای او گشوده شود. اول یک باب از ولایت گشوده می شود و انسان به وادی ولایت که همان وادی توحید است، وارد می شود و در آن سیر می کند. اگر بخواهد به مرتبه دیگری برسد و باب دیگری از ابواب وادی معرفت، توحید و ولایت به رویش گشوده شود و خدا را در آن منزلت بشناسد و بندگی کند، باز باید امتحانات سختی را از سر بگذراند. آن باب هم که باز شود، باز وادی توحید و ولایت است. بعد از سیر در این وادی، ابواب دیگری هم هست تا جایی که باب غیب ملکوت را به روی انسان باز کنند و باطن ملکوت را می بیند، که آن وادی هم وادی ولایت است. بالاتر از ملکوت هم، وادی ولایت است. آخرین مقامی هم که انسان می رسد، همان مقامی است که در حدیث نورانیت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ ... مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»؛^۱ هیچ مؤمنی

۱. رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ؟ قَالَ: يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ. قَالَ فَاتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْتَظَرْنَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَا جَاءَ بِكُمْ؟ قَالَا: جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ؟ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: مَرْحَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمُقَصِّرَيْنِ لِعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَا: لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ علیه السلام: إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٍ وَ مُرْتَابٍ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ

ایمان را به نحو کمال دریافت نمی‌کند تا اینکه مرا بدون حجاب بشناسد. اگر معرفت حقیقت نورانیت من به او عطا شد، به معرفت خدای متعال هم رسیده است.

درجات مختلف لقاء الله متناسب با درجات زیارت معصوم علیه السلام

پس سیر ما در درجات معرفت، محبت و اعتصام به خدا، که درجات پاکی و طهارت است، به دنبال معصوم حرکت کردن است. اینکه اگر کسی سیدالشهداء علیه السلام را زیارت کند، خدای متعال را در فوق عرش زیارت کرده،^۱ به این جهت است که اگر حجاب از پیش چشم انسان برداشته شود و در عالم، جلال و جمال الهی را ببیند، در باطن جلال و جمال الهی، انوار معصومین علیهم السلام را مشاهده می‌کند. لذا لقاء و زیارت معصوم، همان لقاء و زیارت خدای متعال است.

لکن این لقاء و زیارت درجات دارد. گاهی یک نفر، معصوم را زیارت می‌کند و یک باب از باب ولایت برایش گشوده می‌شود و گاهی فرد دیگری به زیارت می‌رود اما مثل کسی است که چشم‌هایش را بسته‌اند. این فرد از فضای حرم برخوردار شده، ولی چشمش بسته بوده است. گاهی انسان چشمش باز است ولی فقط جسم معصوم را زیارت می‌کند.

یکی از علما در احوالات خود می‌فرماید در خواب دیدم جوانی وارد حرم سیدالشهداء علیه السلام شد و حضرت از درون ضریح بیرون آمدند. آن جوان سلام کرد و حضرت جوابش را دادند و جوان لبخندی زد. فردا شب که شب جمعه بود، به حرم سیدالشهداء علیه السلام آمدم و دیدم همان جوان وارد شد، بر حضرت سلام کرد و بعد، همان لبخند روی لبش نشست. این، یک مرتبه زیارت است که انسان به زیارت معصوم می‌رود و حجاب از مقابلش برداشته می‌شود و معصوم را می‌بیند. یک مرتبه دیگر این است که تنها جسم معصوم را زیارت می‌کند. معصوم،

←

قَالَ لَبَّيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ...؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱، ح ۱.

۱. روایت مربوطه پیشتر گذشت.

یک جسم ندارد بلکه اجسامی دارد. شاید معنای اینکه در زیارت جامعه کبیره می‌فرماید: «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ»؛^۱ این است که هر معصوم جسم‌های مختلفی دارد که این روح در آنها قرار می‌گیرد. یک موقع انسان با همین جسم عنصری امام برخورد می‌کند که این، یک مرتبه لقاء است. یک موقع جسم نورانی امام را می‌بیند و یک موقع هم امام را در آن جسمی می‌بیند که حول العرش است که ملائکه، امام را در قالب آن جسم دیده‌اند. این مطلب، همان روایت است که حبيب از سيدالشهداء^{علیه السلام} پرسید شما قبل از خلقت آدم^{علیه السلام} کجا بودید؟ حضرت فرمودند: «كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ»^۲؛ ما در قالب‌های نوری بودیم که حول عرش رحمان طواف می‌کردیم. این مقام چه مقامی است که قرآن می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾؟^۳ بعد فرمودند: «فَعَلَّمُ الْمَلَائِكَةَ»؛ ملائکه، ما را در آن مقام دیدند و شاگردی ما را کردند.

ما هم اجسام متعددی داریم. وقتی انسان در خواب، سیر می‌کند، این جسم در بستر خوابیده و با جسم دیگری در خواب سیر می‌کند. گاهی ممکن است انسان در خواب به حالی برسد که خودش را بدون جسم ببیند؛ ولی یک موقع در خواب می‌بیند که با جسمش به مسافرت می‌رود که آن جسم، غیر از این جسم عنصری است که در بستر خوابیده است. پس امام، اجسادی دارد. گاهی انسان وقتی به زیارت می‌رود و وارد فضای حرم می‌شود، فقط در و دیوار را می‌بیند. ولی گاهی جسم نورانی امام را می‌بیند و زیارت می‌کند. بالاتر از این مرتبه هم ممکن است؛ یعنی حجاب جسم کنار می‌رود و روح و نور امام را ملاقات می‌کند. این مراحل، درجات ملاقات است. معرفت انسان به امام، درجاتی دارد.

۱. زیارت جامعه کبیره.

۲. فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ بَيَّضَ اللَّهُ وَجْهَهُ: أَنَّهُ قَالَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ^{علیه السلام}: أَيُّ شَيْءٍ كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ^{علیه السلام}؟ قَالَ: «كُنَّا أَشْبَاحَ نُورٍ نَدُورُ حَوْلَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ فَعَلَّمُ الْمَلَائِكَةَ التَّسْبِيحَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّحْمِيدَ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. سوره طه، آیه ۵.

نبی اکرم ﷺ در روایتی فرمودند وقتی جبرئیل در غار حرا بر من نازل شد، مشرق و مغرب عالم را پر کرده بود.^۱ جبرئیل این طور است؛ بستگی دارد انسان او را چگونه ببیند. وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) که بر روی زمین راه می‌رود، مشرق و مغرب، و باطن و ظاهر عالم را پر کرده است. وجود امام، همه عوالم را پر کرده و در هر عالمی هم جسمی دارد. گاهی انسان فقط امام را با جسم عنصری می‌بیند. این ملاقات، اولین مرتبه است و با این نحوه دیدن امام می‌خواهند انسان را امتحان کنند. امام را در این جسم عنصری قرار می‌دهند و می‌گویند به دنبال او حرکت کن. مانند همان امری که به ملائکه شد؛ آدم را در جسم گلی قرار دادند و گفتند بر او سجده کنید. اگر انسان از امام تبعیت کرد، حجاب کنار می‌رود.

اگر حجاب از برابر انسان برداشته شد و روح امام را ملاقات کرد، به هر طرف بنگرد، جز حقیقت وجود امام نمی‌بیند. همه ملائکه و عالم ملکوت، جنود و قوای ائمه (علیهم السلام) هستند. امام، عالم را اداره می‌کند.

ممکن است کسی به جایی برسد که حقیقت روح امام را بدون حجاب ببیند که این مرتبه، برای امثال ابراهیم خلیل (علیه السلام)، موسای کلیم (علیه السلام) و سلمان ممکن است اتفاق بیفتد. این مشاهده، همان لقاء الله است. لقاء الله یعنی حجاب از مقابل انسان کنار برود و به جای اینکه در و دیوار را ببیند، آیات و اسماء خدا را مشاهده کند. اینکه شاعر می‌گوید به دریا بنگرم دریا تو بینم، معنایش این نیست که دریا خداست یا خدای متعال در دریا حلول کرده است، بلکه معنای آن، این است که فهم و مشاهده انسان از دریا، عوض شده است و دیگر ظاهر دریا را نمی‌بیند و فقط قدرت، عظمت و حیات الهی را مشاهده می‌کند. این مشاهده ممکن است در دریا باشد و یا در ملکوت عالم.

ولی باید توجه داشت که معنای این لقاء الله این نیست که انسان خدا را بدون حجاب می‌بیند، بلکه به این معناست که خدای متعال را از طریق اسمائش یعنی معصومین (علیهم السلام) می‌بیند. به همین دلیل است که هر کس سیدالشهداء (علیه السلام) را زیارت کند، خدا را در عرش یا فوق عرشش

زیارت کرده است،^۱ که بستگی دارد به اینکه کدام مرتبه از لقاء امام حسین (علیه السلام) برای انسان حاصل شود. گاهی وقتی انسان امام حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کند، مرتبه روح امام حسین (علیه السلام) را در ملکوت به او نشان می‌دهند. امام در عالم دنیا جسمی دارد. روح امام که به این عالم آمده، تمام وجوهش در دنیا نمی‌گنجد. اگر حجاب برداشته شود، انسان می‌بیند که روح امام در همه عالم ملک وجود دارد. در عالم ملکوت هم امام، هم جسم دارد و هم روح. یک بار انسان جسم ملکوتی امام را می‌بیند و یک بار هم روح امام را در عالم ملکوت می‌بیند که تمام زیبایی‌ها برای روح امام است. سجده ملائکه هم به همان روح بود که ارزش سجده کردن داشت. گاهی انسان، جسم امام را حول عرش می‌بیند و گاهی حقیقت امام را فوق عرش زیارت می‌کند. هر منزلتی از زیارت امام که برای انسان حاصل شود، همان لقاء الله است.

اما انسان چطور می‌تواند به زیارت و لقاء معصوم برسد؟ عرض شد که اعتصام، چنگ زدن و خود را فقیر و مضطر دیدن، راه‌های رسیدن به مشاهده، معرفت و لقاء معصوم هستند. پس اگر معصوم، معتصم بالله است، یعنی با تمام وجود متعلق به اوست و هیچ لحظه‌ای بر امام نمی‌گذرد که اضطراب و فقر خود را نسبت به خدای متعال لمس نکند، محبت و اشتیاق کامل در وجودش نباشد و خوف کامل نداشته باشد که مبدا خدای متعال عنایتش را از او بردارد. این نحوه اعتصام، مقام عصمت می‌آورد. اگر کسی در مقام اعتصام به الله بود، خدای متعال او را منع می‌کند و او هم از معصیت امتناع می‌ورزد؛ «الْمُتَّعِ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ».^۲

اگر بخواهیم برای ما هم چنین حالتی اتفاق بیافتد که به مقام محبت، خوف، معرفت و مشاهده جلال و جمال خدای متعال برسیم، همه این مراتب از طریق معصوم برای ما حاصل می‌شود. شاید این مطلب، معنای این روایت باشد که می‌فرماید هر شب جمعه، خدای متعال در کربلا هبوط می‌کند و ۱۲۴ هزار پیغمبر و اوصیانشان (علیهم السلام) هم می‌آیند. صفوان جمال گفت

۱. روایت مربوطه پیشتر گذشت.

۲. حَدَّثَنَا حُسَيْنُ الْأَشْقرُّ قَالَ: قُلْتُ لِهَشمِ بْنِ الْحَكَمِ مَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا فَقَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُتَّعِ بِاللَّهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾: معانی الأخبار، ص ۱۳۲، ح ۲.

پس برای لقاء الله به کربلا برویم. حضرت فرمود شما به زیارت حقیقی سیدالشهداء علیه السلام نائل شوید، فضیلت لقاء الله هم به شما داده می شود.^۱ یعنی از طریق امام حسین علیه السلام باید به لقاء الله برسی. هبوط خدای متعال که برای ما نیست، برای سیدالشهداء علیه السلام است. ما اگر می خواهیم فضیلت لقاء پروردگار را درک کنیم، باید به زیارت سیدالشهداء علیه السلام نائل شویم. خدای متعال یک نزول اجلاّلی برای سیدالشهداء علیه السلام دارند که خاص حضرت است و به دیگران مربوط نیست. ۱۲۴ هزار پیغمبر هم برای اینکه به آن فیض برسند، باید به کربلا بیایند. لقاء الله، همین زیارت است. شما تصور نکنید که همین طور بی واسطه می توانید به لقاء الله برسید. اگر شما به زیارت سیدالشهداء علیه السلام رفتید و حجاب از برابر شما کنار رفت و توانستید امام حسین علیه السلام را واقعاً زیارت کنید، همه حقایق و جلال و جمال الهی را در آینه امام حسین علیه السلام خواهید دید. اینکه خدای متعال هبوط می کند، نباید در انسان هوس ایجاد کند که پس امام حسین علیه السلام را کنار بگذاریم و به کربلا برویم تا به لقاء الله برسیم! این برای ما ممکن نیست. اینکه فرمودند اگر می خواهید به لقاء الله برسید، باید به زیارت امام حسین علیه السلام بروید و کسی که سیدالشهداء علیه السلام را زیارت می کند، خدا را در فوق عرش زیارت کرده است، به این بستگی دارد که انسان چطور و در چه مرتبه ای حضرت را زیارت کند؛ چون حقیقت امام حسین علیه السلام، از عالم دنیا گرفته تا عالم ملکوت و تا فوق عرش، در همه این عوالم وجود دارد.

اگر انسان به جایی رسید که امام حسین علیه السلام را در فوق عرش مشاهده کرد، این مشاهده، زیارت رب در فوق عرش است. خدا را باید در آینه امام حسین علیه السلام زیارت کرد، نه بدون حجاب؛ چون ممکن نیست. اگر کسی می خواهد به ملاقات خدا برسد، باید به معرفت و لقاء امیرالمؤمنین علیه السلام برسد. معنای این مطلب، حلول خدای متعال در حضرت و یا خدا بودن

۱. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَالِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا أَتَى الْحِيرَةَ: هَلْ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قُلْتُ: وَ تَزُورُهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ. فَقَالَ صَفْوَانُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ! قَالَ: نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْ ذَلِكَ يُكْتَبَ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ وَ ذَلِكَ تَفْضِيلٌ؛ كامل الزيارات، ص ۱۱۲، ح ۴.

حضرت نیست. این مسائل برای شیعه واضح است. این ادعاها الحاد و بی معرفتی نسبت به حضرت امیر علیه السلام است. معنای آن مطلب این است که لقاء پروردگار از طریق اسماء حسنی واقع می شود و ما خدا را در قدرت، علم، حکمت و عزتش می توانیم ببینیم و همه اینها در امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شده است.

لذا انسان باید به زیارت معصوم برسد؛ هم زیارت جسم معصوم که اجسامی است و هم روحش که ارواحی است. اگر انسان در عالم ملکوت وارد شود، مثلاً اول ممکن است آنجا حضرت امیر علیه السلام را در یک جسم مشاهده کند و ببیند در آن مرتبه در کنار حضرت امیر علیه السلام، جبرئیل و میکائیل هم هستند؛ ولی اگر روح امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده کرد، می بیند که همه ملکوت مملو از این روح است. همه کائنات شعاع این روح هستند. جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه هم کار می کنند، اما شعاع این روح هستند. بالاتر و پایین تر از این مرتبه هم همین طور است. اینکه این قدر به زیارت معصومین علیهم السلام، خصوصاً سیدالشهداء علیه السلام از دور و نزدیک، تأکید شده، به همین جهت است.

از مرحوم ملا محمد اشرفی که از علمای بزرگ بودند، سؤال کردند چرا در زیارت از دور سیدالشهداء علیه السلام وارد شده که بر پشت بام بایستید و به سمت راست و چپ آسمان و بالای سرتان نگاه کنید، بعد به حضرت سلام دهید؟ ایشان می گوید شاید یک نکته اش این است که به اطراف و اکناف نگاه کنید و امام حسین علیه السلام را در همه جا مشاهده نمایید و بعد، سلام بدهید. اگر کسی اهل معرفت باشد، به هر جا نگاه کند، نور عظمت امام را می بیند. همه عالم، پرتوی نور امام و قائم به اوست. اگر امام را از عالم بردارید، کل عالم نابود می شود. همه عالم شعاع وجود اوست؛ مثل شعاع خورشید که اگر از عالم حذف شود، دنیا تاریک می شود.

پس معصوم ممتنع بالله است و ما هم باید ممتنع بالمعصوم بشویم. اگر کسی دستش به معصوم رسید و معتصم شد، به اندازه خودش پاک می شود. همه طهارت ها از آن مقام ناشی می شود. این مطلب، معنای این فراز زیارت است که می فرماید: «وَجَعَلَ صَلَواتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا

خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ طَيِّباً لَخَلَقِنَا؛^۱ برای ما پاکی سرشت و نورانیت، با صلوات و ولایت معصوم، و برای معصوم با اعتصام بالله حاصل می شود.